Risalah almussamat bi dalaail Raddil Mazaahib al Muhayirah az Faqirullah bin Abdur Rahman Hanafi al Ratasi Jalal-Abadi Shikarpuri 1290 AH, sheet numbers 237 to 269 in the Book named “Majmooat al Risalah” presented on internet by Qasmi Library, Kandiaro

رسالة المسمة بالدلائل رد مذهب المحيرة،

للشيخ فقيرالله بن عبدالرحمٰن الحنفي الرتاسي جلال آبادي شكارپوري،

محمد حسن بن ملا فيض احمد، ساكن قلات مير نصير خان

1290 (هجريه)،

از كتاب ”مجموعة الرسائل“ قاسمي لائبرري، كنديارو، سنده

یا فتاح

وبه نستعين

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

حامدا ومصليا ان هذه الرسالة المسماة بالدلايل النيرة في رد المذاهب
المحيرة للشيخ الامام الهمام حجة الاسلام شهاب طريق السداد مولينا قطب
الارشاد فقير الله بن عبد الرحمن الحنفي الرتاسي الجلال آبادي الشکارپوري متعنا الله
بطول حياته وادر علينا وعلى جميع المسلمين من برکاته قال رحمه الله تعالى عليه
الحمد لله الذي اعلى معالم الاسلام والصلوة والسلام على حبيبه محمد وآله واصحابه
الکرام اما بعد فضايل پناه حقايق دستگاه آخوند ملا رحيمداد سلمه الله تعالى وابقاه
باعلاء اعلام شريعت نبوي عليه من الصلوة اتمها ومن التحيات اکملها وانهدام
ابنيه ضلالت موفق بوده بر مدارج عاليه نشاتين فايز بوده هم آغوش جمعيت
کونين باشند ارادت نامه انجب صادق رسيد بر کوايف مندرجه اطلاعي حاصل گرديد
قلمي نموده بودند که اين فقير چون در ولايت ژوب که از جماعه کاکر بهاست وارد
گرديد جماعه گمراهان يافت که سخنهاي آنها مخالف شريعت غرا وملت بيضا اند واعتقادات
باطله دارند وبدان سبب در ورطه الحاد وزندقه فرو رفته اند وگناها نشسته بودند که
اعتقاديات متصوفه ومبطله متشبه زنادقه ديار کاکري خصوصا ژوب که خروج نموده اند
وعلما را سب ميکنند وميگويند که سخنان علما را گوش نکنند که از اول تا آخر بايان
دشمن اند وعلما را از روي تمرد بچشم حقارت مي بينند وعلم ظاهر حجاب ميدانند
وعلم باطن فرض ميدانند وشريعت وطريقت را از هم جدا ميدانند وطلب پير
فرض ميدانند وميگويند هر کرا پير قبول کرد مقبول است وهر کرا قبول نکرد مقبول نيست

ادودث

مرد وزن است وسرود ونغمهاي دلاويز ورقص حلال ميدانند ودر وقت رقص زنان
ومردان باهم مختلط مي شوند ودر هم پيچيده ميشوند وعلما را بحقارت مي بينند ونسبت
کفر ميکنند وميگويند چون ديدار الله تعالى نه بيني در دنيا در آخرت نمي بيني وميگويند
تا کافر نشوي مسلمان نشوي ودر تصور صفات الله تعالى را حاضر در زمان ومکان
ميدانند وبصورت شي تصور ميکنند وبعضي ميگويند که الله تعالى در گياه است وبعضي گويند
در کاه است وميگويند چون عارف را يقين حاصل شد عبادات از وي ساقط گردد
وميگويند بنده را اختيار نيست بلکه مجبور است وميگويند که مارا الصلوة وصيام چکار است
که ما دايم در صلوة ايم وميگويند که ذکر مايان در آن وقت جاري ميشود که بر زنکه محسنه
اجنبيه عاشق شويم وبا او در يکجا بخسپيم ودر آن وقت که با او دخول ميکنيم سرما در آن وقت
توجه ميکند پس ذکر ما جاري ميگردد وبعضي ميگويند که زنار در گردن مي اندازيم کافر مي شويم
خدا تعالى مارا مي بخشد وحقيقت جواب وسوال خود با آنها در طي تحرير آورده بودند و
فضيلت پناه ملا نواب وملا ابراهيم وملا دادک وملا تاج محمد وباقي علماء سنجر خيل ايضا
درباب گمراهي طايفه مذکوره نوشته بودند واستدعاء وضع رساله در رد اين طايفه
مذکوره نموده بودند واضح گرديد چون حراسي دين محمدي وپاسباني کيش احمدي على صاحبه
اطايب الصلوات والتسليمات علماء حقيقي اند حراست آن بر علماء ديندار وفضلاء عالي مقدار
لازم ولابد وواجب ومتحتم است جزاکم الله سبحانه خير الجزاء که در اطفاء نايره نار ضلالت
واخماد شعله زندقت سعي نموده اند ودر ترويج شريعت محمدي على جاهها الصلوة والسلام
مساعي جميله در کار داشته اند در سنن ترمذي از ابي هريره روايت کرده اند گفته است ابوهريره

گفته است رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم هر که تمسک کند و عمل نماید بسنت من
نزد فساد امت من بتغیر حال استقامت مر او را باشد اجر هزار شهید و هم در
سنن ترمذی آورده گفت بلال بن حارث مزنی که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
هر که زنده گرداند و ترویج دهد سنتی از سنتهای مرا که تحقیق میرانیده شده باشد
بعد از من پس بدرستی مر انکس راست ثواب مقدار ثواب کسانی که عمل کنند
بدان سنت بی آنکه کم کرده شود از اجر عاملان آن چیزی یعنی هم عاملان را
اجر کامل داده خواهد شد و هم احیا کننده گان و رواج دهنده گان سنت را
و هر که بدعتی پیدا کند و ضلالتی برپا سازد که خدا تعالی و رسول خدای صلی الله علیه و سلم
بان راضی نباشد بخلاف بدعت حسنه مثل تصنیف کتب و بناء مدارس که در ان
مصلحت دین و ترویج آن بوده باشد مر انکس وبال و بزه کاری مقدار انکس که بان
بدعت عمل کند کم نمیکند آن وبال و بزه از وبالها و بزه های ایشان چیزی را
و این حدیث ابن ماجه الغار روایت کرده است اما از کثیر بن عبد الله بن عمرو
کثیر از پدر خود عبد الله و عبد الله از پدر خود عمرو و معلوم ایشان بوده باشد آنکه
بسبب ضعفی که لاحق اوزگار درویش گردیده است و ضعف بصر عارض شده
در تحریر بسیار وقت می باید اما بحکم ضرورت درین باب اقدام نموده می شود و القدر
قلیل که شفاء این علیل از مرض مبطن جهل صورت گیرد سمت تحریر خواهد یافت
و بناء آن بر دو مقصد نهاده می شود مقصد اول در ثبات بر طریقه محمدیه و تحریض
بر متابعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بیان فرق اسرائیلیه و اسلامیه
و مقصد ثانی در رد آنچه آن جهله متصوفه قایل اند و بیان مراد آنچه از بعضی مشایخ

کرام

کرام منقول گشته و جهله متصوفه بمقصد آن نرسیده و براه باطل و زندقه برده اند
و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق فهو المنان و علیه التکلان
و هو حسبی و نعم الوکیل و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
المقصد الاول فی الثبات علی الطریقة المحمدیة علی صاحبها الصلوة
و التحیة و الانزجار عما نهانا صلی الله علیه و سلم و فی بیان بعض شروط
المشیخة قال الله تعالی ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا حضرت حق تعالی جل جلاله در قران مجید و فرقان حمید فرموده است
آنچه بر شما آورده است و گفته است فرستاده بر حق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
از امور دین شما پس آن را محکم گیرید و در عمل آرید و آنچه نهی کرده است شما را از آن
پس باز ایستید از آن و ممنوع شوید و هم حضرت حق جل مجده فرموده است قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم اگر هستید شما
که دوست میدارید الله تعالی را پس متابعت کنید مرا و پیروی من اختیار کنید چه اعتقادا
و چه عملا و چه حالا و چون پیروی من اختیار کردید و طریق استقامت ورزیدید و موافقت
صوری صورت گرفت مناسبت معنوی روی می آرد و تجلیات صفاتی و ذاتی
حضرت اقدس و مقدس من در کار میگردند و شما را در بساط قرب محبوبیت خود نازل
میگردانم و خلعت محبوبیت در می پوشانم از اینجا دانسته باید که نیل اندرجه
سعادت عظمی و وصول باین مرتبه اسنی مشروط و مربوط بمتابعت حضرت رسول الله
الاعظم است علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات پس سلوک طریقه محمدی صلی الله علیه و سلم

و اختیار شریعت نبوی لازم ولابد و واجب و متحتم است و از طرق زایفه و
جادهای منحرفه که مؤسس و مؤید بقول و فعل و تقریر شارع نباشد پرحذر بوده
باشد تا سرمایه ایمان از دست ندهد و تهی دست در وادی خسران و بیداء
حرمان سرگردان نگردد در مسند امام احمد و سنن نسائی و دارمی روایت
از عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه که گفت که کشید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
برای تفهیم ما خطی راست برابر تا راه راست را امثال نماید پس گفت آنحضرت علیه السلام
این خط که راست کشیدم راه خداست پستر کشید خطهای دیگر از جانب راست آن خط
و از جانب چپ آن و گفت که این راههاست که بر سر هر راه ازین راههای
شیطانست که میخواند مردم را بآن راه و بیرون می برد از راه راست و خواند
آنحضرت علیه السلام این آیه را و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوا
ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله بروی یکنید راههارا که چپ
و راست میروند تا پریشان نگردانند آن راهها شمارا و دور نیفکنند از راه
راست و راه خدا تعالی که درین حدیث آورده است آن راهی قویم و صراط
مستقیم است که آن اعتقاد حق و عمل صالح است ارجاء آن متعدد هستند
و جهات آن مختلف لیکن مراد از درجات و منازل است که سالک راه حق
آنها را بالعلم و عمل خود قطع مینمایند و هر که قدم او بلغزید و از جاده قویمه و طریقه
مستقیمه شرعیه منحرف گشت و ازین منازل و مدارج بطرفی افتاد راه راست گم
کرده در بیداء ضلالت سرگردان گردید در بنورطه ضلالت مدام سرگردان
خواهد بود مگر آنکه حضرت حق تعالی بفضل بی غایت و عنایت بی نهایت خود تدارک حال او نماید

و در سویداء

و در سویداء قلب او اندازد و او را الهام کند بآنکه بر راه راست نیستی و از طریق
مستقیم و راه سلیم بر طرفی افتاده اگر برین حال خواهی بود در ورطه ضلالت
هلاکت لاحق روزگار تو خواهد گردید و چون عنایت حضرت حق تعالی دستگیری
نماید و از آنجا بازگردد آنرا توبه گویند و بر قدم که رفته بود مرجعت نموده بجائی
برسد که قدم او از آنجا لغزیده بود و منحرف گشته بود و بر آن مقام استاده شود آنرا
انابت گویند و چون در سلوک طریق مستقیم شروع نماید آنرا استداد گویند و این
راههای زایفه منحرفه که بطرفی از شاه راه شریعت افتاده اند همه اعتقادات
باطله و محارم و منهیات و اعمال غیر صالحه اند که شارع آنها را بیان کرده است
متکفل تلویح آنها کتب عقاید و فقه است و هر که درین ورطه فرو رفت غیر از آنکه
لطف الهی تدارک او نماید خلاصی او از آن صورت ندارد در روایت است از ابن
مسعود رضی الله تعالی عنه بدرستی که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله وسلم گفت که
گردانیده خدا تعالی حال دین را با آنچه در وی است از محارم و حدود و احکام قرآن
حال راه راست یعنی تمثیل آن براه راست نموده است و از هر دو جانب آن راه
راست دو پاره شهر است که در آن دو پاره شهر درها است کشاده بر درها
پردها است فرو هشته و بر سر آن دو پاره شهر شخصی است که خوانده است
مردم را میگوید برابر بروید و راست سلوک نمائید و کج نروید و بالای آن
خواننده دیگری است میخواند مردم را ندا میکند هرگاه که قصد کند بنده از بندگان
که بگشاید دری را از آن درها و پرده از آن بردارد میگوید آن ندا کننده وای بر تو

نکشاید بدرستی که میکشاید آن در را و رمی آئی دران و آن طرف مسلک دوزخ است
پس بیان آنحضرت علیه الصلوة والسلام این مثل را که مراد ازان چیست پس
خبر داد و گفت که مراد بصراط مستقیم طریق اسلام است که بسبب سلوک دران به
بهشت جاودان و موطن حور و غلمان و نعم فراوان که اعظم لقاء حضرت رحمن است
میرسند و آن درها کشاده که پردها بران فرو داشته است اقوال و افعال است
که حرام گردانیده است حق تعالی آنها را بر بندگان و آن پرده های فرو داشته حدهای
خدای تعالی که میان بندگان و محارم بسته است و معین نموده است که از آنها نگذرد
بلکه بآن پرده ها ایضا دست نبرد چه آن پرده ها همه مشتبهات و مکروهات و ماورای
آن محرمات اند آنچه مباحات اند دران ایضا انهماک ننماید مگر بقدر ضرورت چه
کف از مباحات ایضا از کمال دین است چه ملاک دین ورع است و در حدیث
آمده است الحلال بین والحرام بین وما بینهما مشتبهات فاجتنبوها
حلال ظاهر است و خفاء ندارد و حرام ایضا ظاهر است کذلک و مابین آن مشتبهات است
از ارتکاب آن باید اجتناب نماید و بر حذر باشید انتهی و خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که مراد بداعی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را براه راست و آنکه خواننده است
بالای قرآن آن پند دهنده از جانب خدای تعالی در دل هر مومن و آن ملهم خیرات است
تا این نباشد قرآن سود نمیدهد کار قرآن آنست که راه مینماید و نشانها راه
راست بیان میکند اما قبول افتادن و پند پذیر شدن بدان و سلوک طریق مستقیم
نمودن و رسیدن بمقام مقصود بتوفیق الهی است و هدایت اوست که بنده را بدان الهام کند
و در دل او ذوق آن پیدا آرد رزقنا الله تعالی بلطفه و کرمه و هدانا الصراط المستقیم الذی

انعم

انعم علیهم من الانبیاء والاولیاء والصالحین صلوات الله وسلامه
علی نبینا وعلیهم اجمعین روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود
و روایت کرده است آنرا احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان از نواس بن سمعان
که صحابی است و ساکن شام بود و همچنین روایت کرده است ترمذی از نواس ولیکن
ترمذی ذکر کرد حدیث را مختصرتر از آنچه روایت کردند احمد و بیهقی از حدیث مذکور
دانسته باشی که تا حق تعالی تدارک حال بنده نکند و او را بخیر الهام نکند براه راست رفتن
و بمقصد رسیدن صورت ندارد هرچند عالم باشد متبحر و شیخی باشد صاحب ارشاد
و این علم و ارشاد و تصوف که بدان سلوک راه مستقیم نموده نشود حجت حق است بر ایشان
و این علم و ارشاد و تصوف همه لیس است بر باطن او تاثیر ندارد و علمای آخرت
و مشایخ حقیقی همان اند که بعلم و طریقت سالها تحری کرده اند و از شریعت محمدی سطوت
و طریقه احمدی علیه الصلوة والسلام بخصوص منحرف نشده اند و بسبب علم تدارک حال ایشان
علمای سوء و مشایخ بدسیرت انشعاب است و تفرق آن بهفتاد و سه فرقه صورت
گرفته است روایت است از عبدالله ابن عمرو گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
هر آینه بیاید بر امت من مانند آنچه آمده و گذشته است بر بنی اسرائیل موافق
و مطابق با یکدیگر مثل موافقت نعل بنعل که کفش را برابر کنند تا آنکه
اگر بود از بنی اسرائیل کسی که آمده باشد مادر خود را و جماع کرده باشد باوی آشکارا
هر آینه باشد در امت من کسی که میکند آن فعل شنیع و بدرستی که بنی اسرائیل متفرق
شدند و جدا گشتند بهفتاد و دو مذهب در اصول عقاید همه ایشان و متفرق شوند

دردی تقید دارند
امت من که ایمان بمن آورده اند بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقاید اهمه
ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند بجهت سوء اعتقاد والا بجهت سوء عمل
شاید که فرقه ناجیه ایضا در دوزخ در آیند چنانچه آیه کریمه بران شعر است ان الله
لا یغفر ان یشرك به ویغفر مادون ذلك لمن یشاء و آنکه گویند که ذنوب
فرقه ناجیه مطلق مغفورست قولیست بلا دلیل یکی یک اهل ملته در دوزخ در آید
آنکه صحابه استفسار کردند کیست آن یک اهل ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود اهل سنت که من بر آنم و اصحاب من بر آنند روایت کرد این حدیث را
ترمذی و در روایت امام احمد و ابی داود از معاویه انچنین آمده است که اهل
هفتاد و دو ملت در دوزخ اند و اهل یک ملت در بهشت و آن اهل یک ملت
مسمی است بجماعت است از جهت اجتماع ایشان بر کلمه حق و بر آنچه اجتماع کرده اند
بر آن سلف صالحین از ائمه و مجتهدین که بر راه راست و طریق مستقیم بوده اند و درین
روایت این نیز آمده است و بدرستی که شان اینست که بیرون خواهد آمد در امت من
گروهها که روان می شوند با ایشان یعنی سرایت میکند در رگ و پی ایشان هواهای
نفس و شهوت که خوانده اند ایشانرا با آن مذاهب زایغه و جادهای باطله و متفرق
شده اند با آن چنانچه سرایت میکند علتی از گزیدن سگ در صاحب خود و شبیه
بالیخولیا میگردد و نمیتوانند که بجانب آب نگاه کنند و اگر بکنند بی طاقتی آرد و بسا است
که از تشنگی هلاک شود و نتواند که آب بخورد و این علت بجدی سرایت کند
که باقی نمیماند از صاحبش رگی و بندی الا که در می آید این علت در ان و این علت
بدیگری ایضا نقل میکند اگر دیگری را معضوض بکند و تشبیه اهل هوا بصاحب این علت

آن

آنست که چنانچه علت کلب در صاحبش سرایت میکند و رگی و مفصلی از وی باقی
نمیماند و مشرف هلاک میگردد صاحب بدعت و هوا که در و سرایت کرده است
و در هر رگ و پی و مفصل او دخل نموده است و در بادیه ضلالت بشرف هلاکت
رسیده و از علم دین و طریق مستقیم شریعت میگریزند کسانیکه با او می نشینند در آن هم
ایضا آن مرض هوا و ضلالت سرایت میکند و در تمام بدن آنها دخل می نماید
و از راه راست و از طریق مستقیم شرعیه میگریزند و نفرت مینمایند و کلمه حق را اصغا نکنند
و در بیداء ضلالت از آب زلال ایمان و اسلام محروم گردیده تشنه لب
می میرند عصمنا الله سبحانه و من انتمی الینا بلطفه و بحرمة حبیبه الوجیه الشفیع
آمین و رحم الله عبدا قال آمینا و انشعاب فرق بهفتاد و سه فرقه که گفته
ف آمدیم از صوفیه غیر مستقیم صورت گرفته است وقد صرح بعض الثقات من العلماء و
المشایخ الکبار ان رئیس کل فرقة حاصل الامر التصوف بعد فتح شیء من تیسیر
نجات عالم المعانی علیه ونحن لا نشک فی ذلك ونشاهد ذلك فی الادوار فی الاقطار
هذا و افتراق امت بهفتاد و سه فرقه در حدیث صحیح وارد شده است و در بیان
افتراق در تفسیر مدارک در تفسیر این آیه کریمه ان هذا صراطی مستقیما فا
تبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله روایت کرده است که
کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی مستوی و برابر و راست و فرمود این سبیل
رشد است و راه خدا تعالی است پیروی کنید و سلوک آن راه نمائید و کشید در
هر جانب او خطی مائل و فرمود این راهها است بر سر هر راه شیطانست
که میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از ان راهها و خواند این آیه را و گفت صاحب مدارک

ابوالبرکات رحمة الله تعالی علیه تقریر میکرد که هر یک از شش راه دوازده راه
پس میگردند هفتاد و دو راه انتهی و در بعضی کتب آورده که کبار فرق اسلامیه
غیر از اهل سنت و جماعت شش اند و هر یک از شش فرقه دوازده فرقه شده اند جمله
هفتاد و دو فرقه شدند و در مواقف گفته است که کبار فرق اسلامیه هشت اند
معتزله شیعه و خوارج و مرجیه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه و بعد
از آن معتزله را بیست فرقه شمرده اند و شیعه را بیست و دو فرقه و خوارج بیست
و مرجیه پنج و نجاریه را سه و جبریه را تفریق نکرده و فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت است
تعداد فرق اسلامیه بطریق اجمال همین است در اینجا زیادت بیان مطلوب نیست
لسان قلم متکفل بیان او میگردد و بطفیل آن طوایف دیگر را ایضا شرح م
یدهد تا فرق اسلامیه که در حدیث وارد است دانسته شوند و علم بر مذاهب
باطله حاصل گردد و احتیاط اجتناب از معتقدات آنها کرده آید و من مقدار
الکون النصرة والعون باید دانست که اهل عالم دو قسم اند یا تابع اهوا و بدع
و متخیلات خود گردیده به پیغمبری و کتابی اعتقاد ندارند ایشان را اهل نحل گویند
و یا متابعت پیغمبری و کتابی و دینی و ملتی و روشی و آیینی اختیار نموده اند و در شرع
مینامند ایشان را اصحاب ملل خوانند هرچه اهل اهوا و بدعت اند و خارج از دایره
دین و ملت از حیز اعتبار و شمار ساقط اند و اما اصول ایشان که در کتب معتبره
در حیطه ذکر در آمده اند پنج فرقه اند فرقه اول فلاسفه و ایشان جمعی اند قایل بحکم عقلیه
و مجتنب از طرق نقلیه انتهاج بر مناهج منطقی دارند و ارتیاض بعلوم ریاضی نمایند
و سخن ایشان در موجودات طبیعی و ما بعد الطبیعه است قدماء ایشان سه گروه
بزرگ و مشهور اند و همه هر سه ایشان را اساس و رئیس خوانند اولا اساطین
سبعه از ملطیه و اساس و اثینیه و ساموس که بلاد ایشان بود در ولایت

یونان

یونان و اسماء ایشان تالس ملطی و انکساغورس و انکسیمانس و انباذ
قلس و فیثاغورس و سقراط و افلاطون است و مقدم ایشان طالس ملطی است
و اول کسی که در فلسفه سخن گفته است او بود و آخر ایشان افلاطون الهی دیگر
اصول ایشان از انساک حکما بوده اند مبداء ایشان فلوطرخس است که طرق
حکمت بدو اشتهار یافته تا دیمقراطیس بعد از آن حکماء اقادیما که ایشان اهل
تصنیف اند چون سولون شاعر که بعد هرمس و بقراط از او بزرگتر نبوده و بقراط
واضع طب و اقلیدس واضع هندسه تا بطلمیوس صاحب مجسطی و متاخران اهل
حکمت یک طایفه اند از ارسطاطالیس که واضع منطق است تا اسکندر افرودیسی
که شارح کتب ارسطو است و فلاسفه اسلامی از حنین بن اسحق تا ابونصر فارابی
و ابوعلی سینا تابع قول ارسطو اند الا آنکه شیخ الرئیس در بعضی سخنان با وی مخالف
نموده است و در مرآة الادوار آورده که شیخ حنفی المذهب بود فرقه دوم صابیان
و جماعتی بر آنند که ایشان را کتابی بود و آن سخن بصحت نرسیده بلکه اصح آن است
که ایشان قایل اند بهیاکل فلکیه و ارباب سماویه و اصنام ارضیه و آنها را
وسایل و وسایط میدانند بقرب رب الارباب و رسالت را در صورت
بشری منکر اند و کبار ایشان در چهار فرقه انحصار دارند اول اصحاب روحانیات
و تعریف ایشان مر روحانیات را چنان است که تعریف اهل شرع ملایکه را
و غالب آن است که تعریف ایشان ملایکه را می پرستند تقربا الی الله سبحانه
تا بوساطت آنها قرب حق تعالی حاصل کنند دوم ارباب هیاکل و ایشان علت

اولی وعقل ونفس وسیارات را هیاکل اثبات کنند بعضی مدور وبعضی
مثلث وبرخی مربع وبرخی مثمن وعلی هذا القیاس وبحقیقه اینجماعت ستاره
پرستان اند وسیوم اهل اشخاص ومدار کار ایشان بر طلسمات است که
بساعات مختاره بطوالع لایقه بصورت کواکب عمل کنند جهت هر مهمی ودر ملل
ونحل ایشان را عبده اصنام میگویند چهارم هربانیه ودر بعضی نسخ حربانیه تصحیح
کرده اند حق تعالی را واحد کثیر دانند وماخذ تناسخ کلمات ایشان است فرقه سیوم
تناسخیان اقصاء بلاد هند وماچین اکثر ولایت خطا وچین است ازین
طایفه واساس تناسخ بر چهار چیز است رسخ وفسخ ومسخ ونسخ ومعلم
ایشان شاکمونی وحشر وجزاء اعمال هم در دنیا اثبات نمایند جمیع هنود بااین
اند میگویند که چون شخصی بمیرد و نیک باشد روح او باز در آدمی اندازند و
داو را مال وجاه واصناف نعم جزاء کردار او دهند واگر بد باشد وعمل
نیک از او بوجود نیامده باشد روح او در جانوری اندازند حسب عمل زشت
حتی که اگر عمل بسیار زشت کرده باشد در مثل جعل ومانند آن اندازند واین حالت
عذاب است او را وچون از گناهان پاک شود باز در نوع انسانی روح او
اندازند من بعد اگر عمل نیک کرد جزاء او نیک خواهد یافت واگر بد بود جزاء
بد خواهد یافت وتناسخ را اینجماعت هنود چون گویند وآنچه یکی از دیگری بگیرد
خواه از راه معامله وخواه از راه ظلم معتقد ایشان دران اینست که همان حقیقت است
که پیش ازین بر ذمه او داشت اما حق از او گرفت فرقه چهارم براهمه بعضی گویند
که منسوبند بشخصی که او را برهام نام بود وصاحب ملل ونحل آورده که صفت بدا
بوجهی که ایشان میکنند اگر است میگویند بر حضرت خضر علیه السلام راست وصادق می آید

وبعضی گویند

وبعضی گویند که معتقد اند ملکی را که رسم او برهماست واو را وسیط وواسطه
دانند میان مبدع ومبدعات در افاضه وافاده ووجه تسمیه ایشان ببراهمن
همان انتساب است ببرهما وآنچه عوام میگویند که ایشان منسوب بابراهیم اند علیه السلام
از غلطهای ایشان است چه براهمه باسرهم نبوت را منکر اند وانبیا را غیر معتقد
بلکه اندک فرقه از ایشان وبحث ما اینجا از منکران نبوت وخارجان ملت وبراهمه
چند فرقه اند یکی اصحاب بدده جمع بد که گویند همیشه در عالم بد می باشد یعنی کسی که
توجه بدو باید کرد واز وجود او چاره نباشد وهمه خلق را فیض از او باید گرفت
طلب قرب او باید نمود ودر صحاح آورده است که بد معرب بت است ودر اینجا
از برهمنان تحقیق نموده شد که بد یک بتی است در جایی نزدیک سومنات ودر
عرف هنود معروف است بجگنات وجوف او مملوست از سنگ فارس
چنانچه جوف سومنات مملو جواهر بود والحال او را تمامی در زر گرفته اند انتهی
ومعتقد ایشان آنست که اول بدی که ظهور کرد در عالم نام او ساکمونی
بود یعنی سید شریف واز زمان ظهور او تا هجرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم
پنج هزار سال بود واین گروه از برهمنان پیوسته در طلب تبه باشند وگویند
بعمل بدان پایه توان رسید وآن عمل حرارت وعطا دادن بر عموم وفنا شدن از
فکر دنیا وبر طرف کردن ازار زوها ولذتها وعفت ورزیدن وبر خلق بخشودن
وهم کبایر را اجتناب نمودن وبخیرات وحسنات میل نمودن وکبایر بر مذهب
ایشان ده اند کشتن جانوران واستحلال اموال مردمان وزنا کردن
ودروغ گفتن وسخن چینی کردن وفحش بر زبان راندن ودشنام دادن وتهمت

برطلب معاد داشتن و در سخن با همه ملایمت کردن و حسن معاشرت
با مصاحبان بر آنوجه که اختیار ایشان بر اختیار خود گزیدن و اعراض نمودن از
خلق بکلی و اقبال بر حق سبحانه و تعالی و بذل روح از شوق وصول بجناب حق
و هر که بدین خصلتها بواجبی قیام نماید برتبه بیدِه رسد و در کتاب جوگ
بشست که در سلوک جوکیان هنود وضع نموده اند آورده است که برهمنان
هند را در وحدت ذات حق تعالی و صفات کمال و مراتب تنزلات او و
منشاء همه کثرت و مبداء عالم و عالمیان متابعت حکماء متقدمین است
تفاوتی اگر یافته شود از روی اصطلاح و اختلاف زبان خواهد بود هم در آن
کتاب آورده که ذات برهم نور مطلق است و عقل خالص و در جاء دیگر از آن
گفته اند که آنکه در حقیقت یکی است و در شمار بسیار است آن ذات برهم است
که در حقیقت همان یک ذات است که چندین موجودات و چندین اشخاص
می نماید و این شمار از نادانیست چنانچه طفل نادان سایه خود را دیو داند
از قصور عقل و دانش خود و آن چیز لطیف که در و عالم است آن هم ذات برهم است
و در کمال لطافت و نزاهت است و تمام موجودات عالم و این بر همان در و است
چنانچه در تخم درخت با تنه و شاخ و برگ و میوه مندرج و هم درین کتاب
آورده که بشست را مچند کشف مردی که چیزهای فانی را فانی دانند و بقا و
ثبات را بخود نسبت کنند و بر چیزی دل نه بندند و جای قرار نگیرد و از دل چیز را
نخواهد او از غفلت و نادانی و کوته اندیشی وارسته باشد و هر که از آرزوها
و مرادها و هواهای نفسانیه یک کناره گشته وحدت حق تعالی در نظر او
جلوه نماید و این تعینات موجودات رنگارنگ اصلا در نظر او
در نیاید و او همان یک نور کامل را مشاهده کند و جهان غیب و ذات برهم

در دل او بنوعی

در دل او بنوعی جلوه دهد که هیچ چیز از احاطه او بیرون نیاید و مردی که از روی ورزش نسبت
جوگ عقل او خالص گردد و از شعور رسمی بر خیزد و او را دریافت چیزها نماند و دل آن در
ذات برهم بسته گردد و از صفات خود فانی شده باقی ببقاء حق گردد مانند قطره که در
دریا افتد و او در نشستن و خواب و بیداری و راه رفتن و ایستادن و در جمیع احوال
و اوقات از این شعور رسمی گذشته دریافت خود را بجانب غیب گراید و همگی حق شود
ای رامچند با تو یک سخن میگویم که آن سود مند است و آن اینست که تو از جمیع صورتها از
تعینات و موجودات عالم که بنظر در آید بگذر و اصلا بخاطر خود راه مده و دل خود را در ذات
برهم واستی مطلق که بی حد و نهایت است و بیچون و بیچگونه است و بی رنگ و بی صورت است
و بی نام و بی نشان است ببیند و اگر کسی گوید که موجود روشن دل برای چه این رنگها و صورتهای
گوناگون را از نظر خود ببیند از وجهان غیب است که رنگها و صورتهای جلوه او ست در می یابد مو
جودات و مرایای تعینات مشاهده و ناظر باشد و جمال و حسن وحدت حق را درین صورتهای
آئینهای کثرت نبیند جواب آنست که هر چند موحد را ازین کثرت و ازین تعینات و تقیدات
همان یکنور در نظر باشد لیکن چون گرد از فرق و شمار کثرت دوگانگی و جدائی باشد در حاصل
کردن این نظر و این حالت او را مرتبه که کسی از این تعدد و شمار گذشته آن نور یگانه را قبله
دل خود سازد میسر نگردد چون او را شمار و عدد که نقصان دارد در میان باشد ناچار او از مرتبه
ناقص بان مرتبه جمع و یگانگی و یکتائی نرسد ای رامچند چنین آن ذات [illegible] پاک که باقی و پاینده است
و بی زوال و بی تغیر است باقی و پاینده دانی و محو مشاهده او گردی و آنچه غیر او باشد آنرا
فانی و بی ثبات بیقین کنی ناچار ذات هم از صفات خود خاسته و فانی گردیده ببقاء حق باقی
گردد و آن مرتبه جمع که ذات برهم را باشد ترا میسر گردد در همه چیز و همه کس و همه جاه جلوه خود

همان ذات پاک حق و هستی مطلق برهم است درین یقین کردن اصلا شک و شبهه را جا طراه
ندهد و در یقین خود صادق باشد و همه ضدها را یکی نسبت کند و پیدایی این هر دو از برهم دانند
و غیر را دخل ندهد و مراقبه دیگر این است فقر و غنی را نظر بر ظهور ناسیه
مطلق یکسان بیند فقیر را نظر بر فقرا و کمین و حقیر نبیند و غنی را نظر بر غنا او بزرگ ندارد
برهمن کس نظر برابر دارد و دوست و دشمن را به یک نظر بیند و برهمن کس نظر شفقت دارد و هر
که را این حالت حاصل شد او مرشد کامل باشد و رهنمای و اصل انتهی ملخصا اگرچه تعرض
مقالات هیچ طایفه نمیرود اما این مسئله از طریق براهمه مذکور شد تا غافلان اهل اسلام
متنبه باشند بر آنکه جماعتی خارج از ملل در اتصاف بصفات حمیده و اجتناب از اخلاق
ذمیمه نکوهیده چگونه مبالغات دارند و در مراقبات توحید و مقامات وحدت و کثرت
بر چه نوع تاکید دارند و راه تجرید و توحید می‌روند با آنکه ایشان را در آخرت فایده نخواهد داد
پس اولی آنست که سالکان طریق اسلام این حالت را ملاحظه داشته بسلوک نموده باشند اولی
تا با التزام احکام شرعیه در تجرید و توحید نیفتند نکنند آنچه باید و ترک نمایند آنچه نباید و بسیاری
از مشایخ جهله طریقه براهمه در پیش دارند و با امور شرعی سر فرو نمی‌آرند و خود را صاحب کمال
انگاشته عوام را از راه شریعت گردانیده براه ضلالت و کفر سر داده اند ضلوا فاضلوا
شعر گر تیرش نشانه خطاست | هست بکیش کج خود تیر راست | سستی آن
کج روی با دین نیست | گو بنظری ماند بکیش درست | هر که ازین کیش از و خم نرفت |
راست نشد تا بجهنم نرفت | تیر که در کیش کمان وش بود | عاقبتش تاب ز آتش بود |
طایفه دیگر از براهمه اصحاب عمل اند و ایشان مدار کار علم و عمل هر دو هم نهاده اند و بدان
هم تصرفات میکنند و در آن باب رسایل بسیار اند یکی از شعبهای وهم جا دو است و نیرنجات
و در جانب هندوستان

و در جانب هندوستان انجمیز غالب است بر بعضی مردمان و در میان براهمه طایفه اند تناسخیان
که رسوخ ایشان در آن طریق از دیگران بیشتر است و جمعی از ایشان اهل روحانیان
اند و سخن ایشان بکلام صابیه نزدیک است و ایشان نیز ایضا فرق اند چون باسودیو
و بابهو دیو و امثال آن از آنجا دانسته باشی که بعضی کسان که بدعوات روحانیات
مشغول میکردند و نیرنجات و مانند آن مشغول میشوند مشابهت باین طوائف دارند
پس بر ایشان راه طریقت لازم است که ازین گونه ادعیه احتراز کلی نموده آنچه دعوات از
شارع علیه الصلوة والسلام و از سلف صالحین مروی باشد آنرا لازم گیرند بنجم و تنبیه
اند بعضی بت پرستان و این طایفه بسیار اند بعضی آفتاب پرست اند و جمعی ماه و برخی ستارگان
و طایفه احجار و معدنیات و فرقه اشجار و نباتات و گروهی دریا و صنفی حیوانات بت
پرستان چندین گروه اند اعراض از تفاصیل اقوام و اقوال ایشان اولی است و از
این پنج اصناف که مذکور شد طوائف دیگر منشعب شده اند چون دهریه و طبیعیه و معطله
عرب و غیر ایشان که ایشان هیچ پیغمبر فرو نیاورده اند و با هیچ دینی مقید نگردیده اند همه
ایشان خارج از ملل اند اما اهل ملل یا کتاب دارند یا شبهه کتاب اهل کتاب
سه فرقه اند یهود و نصاری و مسلمین و شبهه او مجوس دارند و بس صاحب ملل و نحل نقل
میکند که سید عالم صلی الله علیه و سلم فرموده است که مجوس هفتاد فرقه متفرق شده اند
و یهود هفتاد و یک و نصاری هفتاد و دو و مسلمانان هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند
شد و همیشه ازین فرقها در هر ملتی یک فرقه رستگار است قال الله تعالی و ممن

بینی و غرق دریای سرور و شادی باشی بدانکه آن نور پاک و سایه غیب که بقا و ثبات صفت
ذات اوست و از زوال و فنا منزه است همه چیز و همه کس از وی پیدا می شود و او از
کسی پیدا نشود و بیک کرشمه دیگ جلوه که او میکند اینهمه غوغا از وی موجود می شود و این
عالم پیدا می شود و بود و وجود منسوب باو بود غیر او را بود و وجودی نبود و آن ذات
پاک که عالم با این بزرگی و عظمت و ترتیب و نسق پیدا می خواند در پیش بزرگی و بزرگواری
او از این عالم چیزی در حساب نباشد و او همان مرتبه بزرگی خود بود و از او اینهمه بوجود آمده باشد
و او علت و سبب پیدای این عالم باشد و پیدای وجود او را هیچ چیزی و هیچ کس علت و سبب
نتواند شد و او در حقیقت او خلاصه هر چه هست باشد و این صورتهای و رنگهای از وی نمود دارد
او برتر و بالاتر و بزرگتر است که همه بزرگیها و کلانیها در پیش بزرگی او بمقدار و نیست باشد
و جمیع علتهای پیدائی و تمام اسباب آفرینش عالم را ذات پاک آئینه ایست که عکس اینها
درو نمایان میگردد و چنین بذات باهم مشغول که در وی محو و بقای او شوی ترا نیز مرتبه باهم میسر گردد
و حیات ابدی یابید و تا فنا در نفس حاصل نگردد بقا بحق حاصل نگردد و در همین کتاب در باب
مراقبه و تفکر آورده است که مراقبه و تصور بی آلایش باید و گفته که با مراقبه هیچ عبادتی نمیرسد
همین بهترین عبادتها است باید که مراقبه ذات حق را جدی کند و بجائی رساند که همگی خود را
بآن دهد دل سوا از وی بندارد و در همه حال چه در بیداری و چه در خواب و چه در آمدن و رفتن
و چه در نشستن و برخواستن از وی غافل نشود و در داد و ستد و معامله و مشغولی کار بار
ناظر باو باشد و گفته که عبادت ظاهری رسمیست و عبادت باطنی بهترین عبادتهاست و من آن سه
شرح دهم و بیان نمایم این عبادت باطنی دوئی نمیخواهد و طریق زودترین است نوع مراقبه
کند که در جمیع احوال مراقبه او برجا باشد و فتوری و خللی در مشغولی او راه نیابد و بغیر از
هستی پاک و نور

هستی پاک و نور منزه چیزی بنظر نیاید و مراقبه دیگر اینست در مراقبه آن نور پاک و هستی
مطلق را که ذات حق است منظور دیده دل خود دارد و یکی همت خود را متوجه هستی
مطلق و نور پاک که بنهایت قدرت و قوت و در غایت صفا و نور اینست تا ظهور هیچ
حجاب و تیرگی او از راه دل و صفاء او از راه روزن چشم و کمال و جمال قدرت و تصرف
او از راه شنوائی گوش و لذت شناسی زبان و سایر قوای ظاهری و باطنی ظاهر است
محو آن هستی و مستغرق آن نور پاک گردید خاطر خود سوی هیچ جای پریشان شدن ندهد
چنان تصور کند و داند که همان ذات یگانه این همه حواس است و آن حواس مظهر
قدرت کمال اوست در تصور مشاهده او باید بود و این حواس همه دریچها آن هستی
مطلق و ذات پاک اند که از آن دریچها همه چیزها را در می یابد و مراقبه دیگر این است بعد از
مراقبه آن ذات و تصور کمال و بزرگی او بداند که همه جا ظهور اوست و هیچ جائی نیست
که آنجا ظهور او نباشد و در همه چیز و همه کس ظهور او یکسانست و پرتو و عکس نور او بر همه
یکسان تافته و او را کمی و زیادتی نبود بکسی دوستی و دشمنی ندارد و اعتقاد کند و بداند
که آن ذات کامل متمم و مراقبه دیگر اینست مردی که مراقبه او نموده است و مشغولی
یاد او کرده است دل خود را هیچ چیز ننهد و او را قبله همت سازد و نیز داند که هر
قدرت و کمالی و هر بزرگی و جمالی که هست همه باو راجع است و از اوست و هر کاری
که میکنم و هر جا که میروم و بهر چه مشغولم همه برای او میکنم و بیاد او مشغولم و جمیع سخنی مطبوع و دل
خواه و خوش آینده که از زبان بر آید داند که ستایش او میکنم و مدح او میگویم و
مراقبه دیگر اینست باید هر چند داند و بیند بدل یقین کند که حقیقت واحد آن

خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وانبیا باصول اهل فرق ایشان
ایما میرود اما مجوس دعوی کنند که بر دین ابراهیم خلیل الرحمن اند صلواة الله
وسلامه علی نبینا وعلیه و آتش پرستند نه جهت ربوبیته بلکه او را قبله دانند و وسیله
تقرب بآفریدگار شناسند و قواعد در اصول مذهب ایشان بسیار است و هفت فرقه
میان ایشان بزرگ اند و منشعب فرقهای دیگر اول کیومرثیه نسبت خود بکیومرث ثابت
کنند که پیر آدم بوده و نزد بعض ایشان آدم خود اوست دوم زروانیه اصحاب زروان
کبیر اند و او را نیز از انبیای شناسند مانند کیومرث سیوم زردشتیه که تابع زردشت
حکیم اند و او را پیغمبر شناسند بعد از حضرت ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه چهارم
ثنویه که بقدم نور و ظلمت قائلند پنجم مانویه اصحاب مانی نقاش و او میان کبریا و
ترسائی دینی احداث کرده خود نمود در احدی که بوده است ششم مزدکیه تابع مزدک
اند که در زمان قباد پدر نوشیروان بعضی عجیب ظهور کرد و آن نوشیروان بعضی
جمیل او را با اکثر متابعانش بقتل آورد و قصه او مشهور است هفتم دیصا
نیانند که از اصلین قدیمین سخن گویند و بیزدان و اهرمن قائل اند هشتم مرقونیه
و ایشان یزدان را فاعل خیر دانند باختیار و اهرمن را فاعل شر شناسند باضطرار
و از این هشت فرقه شش گروه منقسم اند بده ده و دوی دیگر انقسام یافته اند
بر پنج پنج این مجموع هفتاد باشند اما یهود قوم موسی اند علیه السلام و کتاب
ایشان توریه است و ایشان اول بر شریعت موسی علیه السلام ثابت بودند
و در آخر تغییر و تبدیل داده بعضی احکام را تحریف دادند و اختلافات در میان
پدید آمد و بهفتاد و یک گروه منشعب شدند و معظم ایشان پنج طائفه اند اول عنانیه
که اصحاب عنان بن داود اند که او را راس الجالوت گفتندی و ابنهایت
فرقه اند

فرقه اند دوم عیسویه متابعان ابی اسحاق اصفهانی که بلغت ایشان غو فیدالوهیم
گفتندی یعنی پرستنده خدای و ایشان نوزده گروه اند سیوم یوذعانیه اتباع
یوذعان همدانی و ایشان را مغاربی نیز گویند چه ظهور ایشان در جانب مغرب بوده
است یکفرقه اند چهارم موشکائیه اشیاع موشکا عجلی شش فرقه اند پنجم
سامره و ایشان را غیر لغت یهود لغتی است و در عبادت روی بکعبه آرند و
فی الواقع مذهبی دارند مرکب از یهودیه و غیر آن و در اغلب یهود صرف بوده اند
و به پنج فرقه انشعاب یافته مجموع هفتاد و یک باشند اما نصاری امت عیسی اند
علیه السلام و کتاب ایشان انجیل است و در وش ایشان بر احکام انجیل بوده اند که
زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام از طریق توحید انحراف ورزیدند و بهفتاد
دو گروه متعدد شدند و معظم ایشان سه فرقه اند اول ملکائیه اصحاب ملکا
روم اند و قایل بحلول جزوی از لاهوت در ناسوت تدرع اللاهوت بالناسوت
قول ایشان است و ابنهایت و هشت گروه اند دوم نسطوریه اتباع نسطور حکیم اند
مذهب ایشان آنست که نور الله اشراق کرد بر هویه عیسی علیه السلام و ابنهایت سه
فرقه اند سیوم یعقوبیه و مار یعقوبیه نیز گویند بالهیه عیسی علیه السلام قایل اند و
ایشان دوازده فرقه اند مجموع هفتاد و دو باشند اما اهل السلام که امت حضرت
رسالت منزلت که نبی آخر الزمان است علیه افضل الصلواة و اکمل التحیات و کتاب
این امت قرآن مجید است و فرقان حمید است و ایشان نیز تفرق یافته اند
بهفتاد و سه فرقه یکی از ایشان ناجی باشد و باقی بسبب سوء اعتقاد هالک و ناجیه
فرقه ایست که سلوک طریقی که حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و یاران او بآن رفته اند

اختیار نموده اند در حقیقت طریق مستقیم خدای از اعوجاج همان است چنانکه سبق ذکر
ذکر یافت و آن فرقهٔ ناجیه اهل سنت است و جماعت است و اگر گویند چگونه معلوم
شود که فرقهٔ ناجیه اهل سنت و جماعت است و این طریق طریق مستقیم است و خدای
از اعوجاج و دیگرها همه غیر مستقیم و حال آنکه هر فرقه دعوی میکنند که بر طریق مستقیم است
و مذهب او حق است جوابش آنکه این چیزی نیست که بمجرد دعوی تمام شود و برهان
باید و برهان اهل سنت و جماعت آنست که این دین اسلام بنقل آمده است
و مجرد عقل بآن وافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و به تتبع و تفحص احادیث
و آثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین و اتباع تابعین رضی الله عنهم همه
برین طریقه و اعتقاد بوده اند و این بدع و اهوا در مذهب و اقوال بعد از
صدر اول حادث شده و صحابه و سلف و متقدمین هیچکس بآن نبوده و ازین
متبری بوده اند و از آن بعد از حدوث آن رابطهٔ محبت که بآن قوم داشتند
قطع نموده و رد نموده اند و محدثین اصحاب کتب سته و غیرها از کتب مشهوره معتمده
که بنای و مدار احکام اسلام بر آنهاست افتاده و ائمه فقها ارباب مذاهب و غیرهم
از آنها که دو طبقه ایشان اند بر همین مذهب بوده اند و اشاعره و ماتریدیه که ائمه
اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده و بدلائل عقلیه آنرا اثبات کرده اند و لهم
سنت حضرت سر الله الاعظم علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجماع سلف
بران رفته بود مؤکد ساخته اند و لهذا نام ایشان اهل سنت و جماعت افتاده اگرچه
این نام حادث است مذهب و اعتقادات ایشان قدیم است و طریقه ایشان اتباع احادیث
نبوی و اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر مگر عند الضرورت و عدم اعتماد بر عقول
و آرای و اهوای خود بخلاف دیگران مثل معتزله و شیعه که در اعتقادات بر طریقه
ایشان تشبث

ایشان تشبث بفلسفه و استحسان بآرا و اوهام ایشان است و مشایخ صوفیه
از متقدمین و محققین ایشان که استادان طریقت و زهاد و عباد و مرتاض و
متورع و متقی و متوجه و متبری از حول و قوت نفس بوده اند همه برین مذهب بوده اند
چنانچه از کتب معتمده ایشان معلوم میگردد و در تعرف که معتمدترین کتب این قوم است
و شیخ شیوخ شهاب الدین سهروردی در شان او گفته است لولا التعرف لما عرفنا
التصوف عقاید صوفیه که اجماع دارند بران آورده که همه عقاید اهل سنت و جماعت است
بلا زیادتی و نقصان و مصداق این سخن که گفتیم آنست که کتابها تفسیر و کلام و سیر و تواریخ
و تصوف و فقه معتبر که در دیار مشرق و مغرب مشهور و مذکور اند جمع کنند و تفحص نمایند
و مخالفان نیز کتابهای خود حاضر آرند تا ظاهر شود که حقیقت حال چیست و حق کدام جانب است
و بالجمله سواد اعظم در دین اسلام مذهب اهل سنت و جماعت است و این جماعه اهل سنت
و جماعت که بر طریق سنت متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت اند قول ایشان درین
ماده بصدق مقرون است و صفت ایشان اولئك هم الصادقون شعر عاشقان
کز قد آن سرو سخن میگویند راستانند از آنها سخن راست شنو عرف ذلک من
اتصف بالانصاف ویجتنب عن التعسف والاعتساف وبالله
التوفیق و بر تو مخفی نبود در تعداد فرق اسلامیه رسائل بسیار نوشته اند و اقوال و اصول
و فروع هریک را بتفصیل متعرض گشته اند و در شرح مواقف ایضا بتفصیل آورده است و تعداد
فرق اسلامیه نموده است چنانچه گذشت و آن معلوم علمای کرام اند و چون مجموع آنها سو
حدائق الانوار امام فخر الدین الرازی و ملل و نحل تاج الشهرستانی طاب الله تعالی ثراه
جامع است و آن هردو کتاب نزد علما ایضا موثوق به و معتمد علیه اند اینجا آنچه مذکور می شود
از آنجا نقل کرده می شود تا در مدت یسیر اصول مقرره بنوعی دیگر ایضا علم حاصل شود

باید دانست اسلامیان دو قسم اند اهل اصول و اهل فروع و کبار فرق اسلامیه از ارباب
اصول شش اند معتزله و صفاتیه و شیعه و جبریه و مرجئه و خوارج
و جمعی وعیدیه را نیز اصل گفته اند اما درین دو کتاب که مذکور شد ایشانرا داخل خوارج
میدارند چه آنکه سخنان خوارج با کلمات ایشان در باب وعید مطابق است چنانچه خواهد آید
و این شش فرقه بزرگ با شعب ایشان آورده می شوند فرقه اولی معتزله قائلند بعدل
و آن جهة قول ایشانست که بوجوب اصلح قائلند یعنی میگویند که بر خدا تعالی واجب است
آنچه اصلح است برای بندگان او تعالی و واجب است بر خدا تعالی ثواب مطیع و تائب و
عذاب صاحب کبیره و این را عدل گویند و توحید بنفی صفات از جهة احتراز از تعدد قدما و
متعدده و آن را توحید میگویند و بعدم رویت در آخرت و حسن و قبح عقلی گویند و مذهب
ایشان آنست که افعال بنده باختیار اوست و ایشان بچهارده فرقه منقسم شده اند
اول واصلیه اصحاب ابو حذیفه واصل بن عطاء بصری اند و بنای اعتزال را بر چهار
قاعده نهاده اند نفی صفات باری تعالی و قول بقدر ای اسناد افعال العباد الی قدرهم
و امتناع اضافة الشر الی الله و منزلة بین المنزلتین و عدم تعیین محق از فریقین
جمل و صفین دوم هذیلیه اتباع ابی الهذیل بن احمدان العلاف که شیخ معتزله بود و در
بعض مسائل اهل اعتزال مخالفت کرده سیوم نظامیه اتباع ابراهیم بن سیار النظام
رئیس معتزله است و از شیاطین قدریه کتب فلاسفه را مطالعه کرده و اول کسی که سخنان
فلاسفه را با کلام معتزله خلط کرده او بود و میگوید که حق تعالی قادر نیست بر آنکه بکند در دنیا
برای بندگان خود آنچه در آن اصلاح ایشان نباشد در آن و نه قادر است بر آنکه زیاده
کند در آخرت یا نقصان کند از ثواب و عقاب برای اهل جنت و دوزخ و گمان
برده اند که نهایت تنزیه او تعالی از شرور و قبایح حاصل نمیگردد مگر بسلب قدرت او تعالی
بران پس

بران پس ایشان درین امر مثل کسی اند که از باران بگریزند و زیر ناودان ایستاده شوند
چهارم حایطیه اتباع احمد بن حایط اند نسبت اتباع او به پدر او شده و او از اصحاب
نظام است در کلام این جماعه بعض از معتقدات نصاری و کلمات تناسخیان یافته
می شود و میگویند مر عالم را دو اله اند یکی قدیم و آن الله تعالی است دوم محدث و آن مسیح است
و مسیح آنست که محاسبه کند خلق را در آخرت و همین مراد است بقول خدا تعالی و جاء ربک
والملک صفا صفا و آنست که باید در ظلل از غمام و همین معنی مراد دارند از قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق آدم علی صورته و از قول او یضع الجبار
قدمه فی النار و انما سمی المسیح لانه ذرع الاجسام واحدثها
و آمدی گفته که این طایفه کفار مشرک اند پنجم بشریه تابعان بشر بن المعتمر مرسی اند از
افاضل علماء معتزله بود قائلند بر آنکه خدا تعالی قادر است بر تعذیب طفل و اگر عذاب کند
او را هر آینه ظالم باشد لیکن این مستحسن نیست که در حق او تعالی گفته شود بلکه واجب است
که گفته شود اگر عذاب کند طفل را هر آینه طفل بالغ باشد عاقل عاصی مستحق عذاب و درین
تناقض است چه حاصل او این است که الله تعالی ظلم میکند و اگر ظلم کند عادل است ششم معمریه
معمر بن عباد سلمی و ابن معمر سلمی را در نفی صفات رب و اثبات قدرت عبد مبالغه
بسیار است گفته اند خدا تعالی آفریننده است غیر اجسام و آنچه اعراض اند پس مخترع آنها
اجسام اند طبعا چنانچه آتش برای سوختن و آفتاب برای حرارت و یا از جهت اختیار
مثل حیوان برای الوان گفته شده است از عجائب است حدوث اجسام و فنای آنها از جمع
از قبیل اعراض است پس چگونه میگویند که اعراض از فعل اجسام اند و میگویند که خدا تعالی بالقدم
صفت کرده نشود زیرا که دلالت دارد بر تقدم زمانی و خدا تعالی زمانی نیست و میگویند

که خدا تعالی بنفس خود علم ندارد و نفس خود را تمییز اند و الا متحد میشود عالم و معلوم و آن ممتنع است
و میگویند آن را فعل غیر از ارادت نیست مباشرت الکائنات او تولید اشیاء علی
ما ذهبوا الیه من مذهب الفلاسفة فی حقیقة الانسان
هفتم مزداریه اصحاب ابی موسی عیسی بن صبیح المزدار او تلمیذ بشر است از و علم گرفته و زهد
اختیار کرده تا آنکه مسمی شد براهب معتزله گفته که خدا تعالی بر کذب گفتن و ظلم کردن قادر است
اگر کند الکاذب و ظالم باشد تعالی الله عما قاله علوا کبیرا و گفته که مردم قادر اند بر مثل
قرآن و احسن از آن از روی نظم و بلاغت و مبالغه کرده است در حدوث قرآن و قایل
قدم قرآن را کافر گفته هشتم ثمامیه اصحاب ثمامه بن اشرس نمیری این ثمامه ندیم مامون خلیفه
بود و نزد او مکانتی تمام داشت و جامع بود مابین سخافت دین و خلاعت نفس
میگویند که افعال متولده را فاعل نیست چه ممکن نیست اسناد کردن افعال بسوی فاعل
سبب چه استلزام آن اسناد فعل را بسوی میت در صورتی که رمی کرده شود بسوی
شخص و بمیرد او قبل از رسیدن تیر بان و نه بسوی حق تعالی چه مستلزم صدور قبح
از و تعالی میگویند یهود و نصاری یا مجوس و زنادقه هم در آخرت خاک میشوند نه در جنت
داخل میشوند و نه در دوزخ مانند بهایم و اطفال خاک میشوند نهم هشامیه تابع هشام
بن عمرو الفوطی رئیس این نهم است او خیر و شر هر دو از بنده میداند و از سایر معتزله در قدر
مبالغه دارد و میگوید اسم الوکیل بر خدا تعالی اطلاق نباید کرد با وجود آنکه در قرآن وارد است
چونکه مستدعی موکل است و نمیدانند که این اسم مبارک از جمله اسماء حسنی است بمعنی حفیظ
چنانچه در قول خدا تعالی است و ما انت علیهم بوکیل و میگویند که گفته نشود که
خدا تعالی میان دلها الفت میدهد با وجود آنکه مخالف قول خدا تعالی است ما الفت
بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم دهم جاحظیه اتباع عمرو بن بحر الجاحظ اند
و مصنف کتب اعتزال بود از فضلا و بلغاء معتزله است در ایام معتصم و متوکل بود و بسیاری
از کلمات و مقالات

از کلمات و مقالات معتزله را بعبارات بلیغه لطیفه خود رواج داده میگوید انعدام جواهر
ممتنع است و اعراض تبدل می یابند و جواهر بحال خود باقی اند چنانچه در هیولی گفته میشود
خیر و شر فعل بنده میدانند و میگویند قرآن جسد است که گاهی مرد میگردد و گاهی
زن یازدهم خیاطیه تابع ابو الحسین بن عمرو الخیاط از معتزله بغداد اند قایل بقدر اند
یعنی اسناد افعال بسوی بنده میکنند و معدوم را شی میگویند یعنی ثابت متقرر در حالت
عدم دوازدهم جبائیه و هاشمیه اتباع ابو علی محمد بن عبد الوهاب و پسرش ابو هاشم جبائی اند
و مذهب هر دو یکی است و از معتزله بصره اند میگویند که خدا تعالی دیده نمیشود در آخرت و
بنده خالق فعل خود است و مرتکب کبیره نه مومن است و نه کافر و چون بی توبه مرد مخلد
باشد در دوزخ و اولیا را کرامت نیست و بر خدا تعالی واجب دانند اکمال عقل
مکلف و تهیه اسباب تکلیف برای او و رعایت اصلح واجب است نزد ایشان و
خدا تعالی را متکلم گویند بکلام مرکب از حروف و اصوات گویند پیدا میکند الله تعالی آن کلام
را در جسم و متکلم آن کلام کسی است که کلام را آفریده است نه آنکه قایم است بآن و
حلول کرده است در آن سیزدهم جعفریه تابع جعفر بن حرب میگویند که خدا تعالی
بر ظلم عقلا قادر نیست بخلاف جبائیان و جاحظیان و گویند اجماع امت بر حد شرب
خطاست چه معتبر در حد نص است و سارق یک حبه فاسق است منخلع از ایمان
چهاردهم قضوبیه اتباع قاضی عبد الجبار اسد آبادی اند و فرقه ثانیه صفاتیه اند اثبات
صفات ازلیه کنند مر باری تعالی را از حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام
و مانند آن و ایشان چهار گروه اند اول اشاعره تابعان امام ابو الحسن علی بن اسمعیل
الاشعری و او اثبات صفات الهی میکند و خیر و شر را بتقدیر حق تعالی میدانند دوم
حنابلیه اصحاب امام احمد حنبل و ایشان با سلفیان اند که تابع داود اصفهانی در اجرای
صفاتی که در کتاب و سنت وارد است بر حق تعالی بی تاویل سیوم کرامیه اتباع

ابی عبد الله بن محمد کرام واو اثبات صفات میکند اما بنهایت کلام او بتجسیم میکشد
چهارم مشبهه ومجسمه وسخنان ایشان از منهج ادب منحرف است فرقه ثالثه
از کبار فرق اسلامیه شیعه اند بامامت وخلافت حضرت علی کرم الله وجهه قائلند
دون اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وامامت را در اولاد مرتضی علی ثابت
میدانند وامام را از صغایر وکبایر معصوم اعتقاد میکنند ودر اصل سه فرقه بزرگ اند
امامیه وزیدیه وغلاة ومجموع ایشان بیست چهار فرقه میشوند بعض ایشان تکفیر بعض کنند اما
امامیه یازده کرده اند اول کیسانیان وایشان محمد حنیفه را امام دانند بعد از پدر وبرادران اعنی
حضرت علی وامام حسن وامام حسین رضی الله عنهم دویم مختاریه اصحاب مختار بن ابی عبید
ثقفی اند واو محمد حنیفه را مهدی موعود دانند وامام منتظر دانند وگویند در غار رضوی یا در یمن
غایب شده وزنده است سیوم هاشمیه تابع هاشم بن محمد حنیفه اند وامامت را بعد
از پدر بوی منتقل شناسند چهارم بنانیه از اتباع بنان بن سمعان الهندی یا یمنی و
این نیز قائلند بامامت هاشم اما سخنان ایشان بجانب تشبیه وحلول مایل است
گفته که الله تعالی بر صورت انسان است هلاک میشود همه مگر روی او وروح الله در علی
حلول کرده بعد از آن در ابن او محمد بن الحنیفه بعد از آن در ابن او هاشم بعد از آن
در بنان پنجم رزامیه اتباع رزام داعی اند وامامت را از هاشم بعلی بن عبد الله بن عباس
منتقل شناسند ودر شرح مواقف آورده که قائلند برانکه امامت بعد از علی بمحمد بن
حنیفه منتقل گشته بعد از آن بپسر او عبد الله بعد از آن بعلی بن عبد الله بن عباس
بعد از آن باولاد او تا منصور بعد از آن حلول کرد اله در ابو مسلم واو مقتول نگشته وایشان
حلال میدارند محارم را ترک میکنند فرائض را وبعض از ایشان دعوی الهیه میکنند در مقنع ششم
جعفریه وایشان را واقفیه نیز گویند امامت را بر امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه ختم کنند
وازایشان

وازایشان اند ناووسیه که امام جعفر صادق را مهدی موعود دانند هفتم شمطیه یحیی
بن شمط گویند که امامت بر امام جعفر صادق ختم شد هشتم افطحیه امامت را
از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بپسرش عبد الله افطح منتقل میشناسند نهم اسما
عیلیه گویند امامت از امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه بپسرش اسمعیل رسید ودر
نسل او قرار یافت وایشان در هر زمانی امام دارند ودر شرح مواقف گفته که این
فرقه هفت لقب ملقب است یکی از آن القاب باطنیه است از جهت قایل شدن
ایشان بباطن کتاب خدای نه بظاهر آن ایشان قایل اند که مر قران را ظاهر و
باطن است ومراد از قرآن باطن است نه ظاهر او که معلوم بلغت است ونسبت باطن
بظاهر مثل نسبت مغز است بپوست ومتمسک بظاهر معذب است بمشقت در
اکتساب وتمسک کرده اند در آن بقول خدای تعالی فضرب بینهم بسور له
باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب واین قول از منصوریه
وجناحیه گرفته اند ودویم از آن القاب قرامطه وسیوم خرمیه از جهت مباح داشتن
محرمات ومحارم را وچهارم سبعیه بسبب گمان فاسد ایشان که نطقای شرایع هفت
اند آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد وهفتم محمد مهدی ومابین
دو نطق هفت ائمه اند که متمم شریعت او اند ودر هر عصر لابد است از هفت نفر
که اقتدا بایشان کرده آید وراه بایشان یافته شود وایشان در رتبها متقارب
باشند وپنجم بابکیه است وششم اسماعیلیه است ولهم فی المذهب خرافات
ان اردت الاطلاع علیها فارجع الی شرح المواقف والنظر فی
آخرها دهم موسویه وایشان را مفضله نیز گویند امام موسی کاظم را رضی الله تعالی عنه

امام قایم دانند واختتام امامت بدو نمایند وحدیث موضوع سابعهم قائمهم
را مسند سازند یازدهم اثنا عشریه بدوازده امام معصوم قایل اند ومحمد بن حسن
را مهدی موعود دانند وگویند زنده است ودم بدم ظهور خواهد کرد وعالم جهان
را بداد وعدل زیب وزینت خواهد داد اما زیدیه ایشان شرط کنند که امام
فاطمی باید وعالم وزاهد وشجاع وسخی بوصایت امامت ثابت نشود بدون
این صفات وایشان سه فرقه اند اول جارودیه امام باقر رضی الله تعالی عنه ابوالجارود را
که رئیس این فرقه است نامی نهاده بود که مضمون آن شیطان اعمی است وایشان آنها
تکفیر کنند آنها را که بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بحضرت علی بیعت
نکردند دویم سلیمانیه اتباع سلیمان بن جریر که متبوع این جماعت است امامت شوری است
نزد او فیما بین خلق ومنعقد میشود نزد او بدو مرد از خیار مسلمانان با وجود افضل امامت
مفضول جایز میدارد وشیخین را امام میداند واگرچه خطا شده است از مردم در بیعت
شیخین با وجود علی کرم الله وجهه لاکن این خطا نیست که منتهی بفسق شده است ودر
حضرت عثمان وبعضی اولاد حضرت علی رضی الله تعالی عنهما طعن کنند ودر شرح مواقف
گفته که تکفیر کنند حضرت عثمان وطلحه وزبیر وعائشه صدیقه را رضی الله تعالی عنهم وعنها
وسیوم صالحیه اتباع حسن صالح مرجی اما غلاة جمعی اند که در محبت حضرت علی کرم الله
وجهه واکرم مثواه واولاد او از منهج اعتدال انحراف می ورزند وایشان در
مقابل خوارج افتاده اند قول حضرت علی رضی الله تعالی عنه هلک فیّ اثنان محب
غال ومبغض قال ایما بهر دو طائفه میکند وغالیان ده فرقه اند اول نصیریان وایشان
بسیار غلو دارند وولی را در رسالت بنبی شریک میدانند وازایشان اسحاقیه اطلاق
اسم الله بر ائمه میکنند دوم خطابیه اتباع ابوالخطاب اخدع او حضرت علی را بر نبی
تفضیل میکند

تفضیل میکند وبر مذهب ایشان گواهی بر دروغ برای موافق روش خویش بر مخالف
طریق خود جایز است ولهذا گواهی همه اهل هوا در شریعت می شنوند الا گواهی خطابیه
چنانچه در هدایه بران تصریح کرده ویقبل شهادة اهل الهوا الا الخطابیة
ودر کفایه وغیرها از شروح هدایه وغیرها آورده که خطابیه حضرت علی رضی الله تعالی عنه
اله اکبر دانند وامام جعفر صادق را اله اصغر در شرح مواقف آورده که ابوالخطاب غرو
نفس خود با امام ابی عبدالله جعفر صادق رضی الله تعالی عنه مینمود چون امام بر غلو او در حق خود واقف
گردید وعالم شد که در حق خود غلو دارد از وی بیزار گردید وچون ابوالخطاب از امام گوشه گرفت
دعوی امر غلو برای نفس خود کرد واین گروه قائلند بر آنکه ائمه انبیا اند وابوالخطاب نبی است
وانبیاء طاعت او بر مردم فرض گردانیده اند ومیگویند که ائمه اله اند وحسنین ابناء
انبیاء الله اند وامام جعفر صادق اله است لکن ابوالخطاب افضل است از و واز علی رضی الله
تعالی عنه ومیگویند جنت نعیم دنیاست ودوزخ سختیهای دنیاست ودنیا فانی نمیشود و
مباح میدانند محرمات را وترک فرائض را ومیگویند که بر هر مومن وحی میشود وتمسک
باین آیه کریمه دارند قال الله عز من قایل وما کان لنفس ان تموت الا
باذن الله ای بوحی من عند الله الیه سیوم سبائیه اصحاب عبدالله بن سبا
او مت فته حضرت علی کرم الله وجهه واکرم مثواه گفت که حضرت علی رضی الله تعالی عنه بقتل
حکم کرد واو فرار نموده بمداین رفت وبعد از آن شهادت آنحضرت اظهار این طریقه
کرد در شرح مواقف آورده که او یهودی بود پس اسلام آورد در حالت یهودیه میگفت
در حق یوشع بن نون که وصی موسی بود مثل آنچه در حق حضرت علی کرم الله وجهه گفت
واو اول کسی است که ظاهر کرده است قول بوجوب امامت علی واز وی تشعبه یافته اند

اصناف غلات وابن سبا گفت که علی رضی الله تعالی عنه فوت نشده است ونه بقتل رسیده است
وابن ملجم قتل نمود شیطانی را که مصور بصورت علی کرم الله وجهه گردانیده شده بود وعلی رضی الله
تعالی عنه در سحابست ورعد آواز اوست وبرق تازیانه اوست واو بعد از این
نزول خواهد کرد بزمین وبعدل پر خواهد کرد واین طائفه نزد شنیدن رعد میگویند علیک
السلام یا امیر المؤمنین چهارم علبائیه اتباع علباء اسدی اند که مرتضی علی رضی الله تعالی
عنه را بهمه انبیا تفضیل کنند پنجم کاملیه اصحاب ابی کامل که تارکان بیعت علی کرم الله وجهه
تکفیر کنند ششم کیالیه تابعان محمد کیال اند وسخنان ایشان بمیزان عقل سنجیده نیست
هفتم مغیریه اتباع مغیره عجلی ومنصوریه اتباع منصور عجلی واین هر دو گروه در قول باهم نزدیک اند
لاجرم ایشان را یک فرقه میشمارند در شرح مواقف گفته که مغیره بن سعید عجلی گفته است
که الله تعالی جسم است بصورت انسان بل مردیست از نور بر سر او تاج از نور ودل او منبع
حکمت است ودیگر خرافات معتقده ایشان ایضا ذکر کرده است ودر شرح مواقف آورده
که ابو منصور عجلی عنه ونفس خود بابی جعفر محمد باقر نموده بود چون امام ازو تبرا نمود از پیش
خود او را براند دعوی امامت برای خود نمود ومنصوریه گفته اند که امامت از دید محمد بن علی
بن الحسین بعد از آن نقل نموده بمنصور ومیگویند که رسل منقطع نمی شوند الی الابد
وجنت مردیست که امر کرده شده ایم بموالات او وآن امام است ودوزخ مردیست
که امر کرده شدیم ما ببغض او که آن ضد امام است ودشمن اوست مثل ابی بکر وعمر و
وهمچنین فرایض ومحرمات چه فرایض اسماء آن مردانست که مأموریم بموالات ایشان
ومحرمات اسماء آن مردمانست که مأموریم بمعادات ایشان ومقصود ایشان
باین قول

باین قول آنست هر که ظفر یابد بمردی از ایشان پس بتحقیق مرتفع شد ازو تکلیف و
خطاب جهت وصول او بجنت انتهی هشتم نعمانیه اتباع محمد نعمانی که رئیس ایشان
بود ملقب بشیطان طاق او گفته که الله تعالی نور است غیر جسمانی ومع ذلک او بر صورت
انسانست ومیداند اشیا را بعد از پیدا شدن آنها نهم یونسیه اتباع یونس
بن عبد الرحمن قمی اند واو از مشبهه شیعه است در شرح مواقف آورده که او میگوید
که الله تعالی بر عرش است ملائکه او را برداشته اند واو قوی تر است از ملائکه مع کونه محمولا
لهم مثل کلنگ که بر میدارد او را هر دو پایهای او وباوجود آنکه او قوی تر است از هر دو پای خود
دهم هشامیه منسوب بدو ~~شخص اند که~~ هشام بن سالم الجوالیقی وهشام بن الحکم وسخنان
ایشان بمقالات مشبهه نزدیک است در شرح مواقف آورده این طائفه میگویند که
خدای تعالی جسم است همه بران اتفاق دارند بعد از آن اختلاف نموده اند پس گفت
ابن الحکم او طویل عریض عمیق است دلیست یعنی طول وعرض وعمق او مساوی است
واو مثل سبیکه بیضاء صافیه است می درخشد از هر جانب مراو را رنگ ومزه وبوی
ومیگویند که می نشیند ومیخیزد وتحرک میکند ومیگویند که ائمه معصوم اند انبیا چه
بر نبی وحی میشود پس تقرب میکرد با آن سوی خدای تعالی بخلاف امام زیرا که
بروی وحی نمیشود پس واجبست آنکه امام معصوم باشد وابن سالم گفته که خدای تعالی
بر صورت انسانست مراو را دست وپای وحواس خمسه وبینی وگوش وچشم
رابع ودهن است فرقه رابعه از کبار فرق اسلامیه جبریه اند وجبر اسناد فعل
بنده است بالله تعالی ایشان قائلند بآنکه بنده هیچ قدرت واستطاعت

نیست و اینها جبریه خالصه اند و بعضی اثبات قدرت برای بنده میکنند اما تاثیر
بران مرتب نمیدانند و میگویند که خدای تعالی نمیداند شیء را پیش از وقوع
او و علم خدای تعالی حادث است نه در محل و صفت کرده نمیشود خدای تعالی بآنچه صفت
کرده میشود چه از آن تشبیه لازم می آید مثل قدرت و حیات و جنت و دوزخ
فانی بود از آن که داخل در آن اهل آنها تا که موجود سوای حق تعالی نماید و موافق
معتزله اند در نفی رویت و خلق کلام و ایجاب معرفت بعقل قبل از ورود شرع و این
سه فرقه اند اول جهمیه اصحاب جهم بن صفوان ترمذی و او جبری خالص است دویم
نجاریه اتباع حسن نجار و او در بعض مسائل تابع امام ابوالحسن اشعری است و از جبریه
متوسطه است بین الجبر والتفویض سیوم ضراریه پیروان ضرار بن عمرو و کلمات ایشان
بتعطیل می انجامد فرقه خامسه از کبار فرق اسلامیه مرجیه اند ملقب کرده شده اند
بآن برای آنکه مؤخر می دانند عمل را در رتبه از نیت و از اعتقاد من ارجاه ای اخره
و منه ارجه و اخاه الی المهله و اخره یا از برای آنکه ایشان میگویند ضرر نمیرساند
با ایمان معصیت چنانکه نفع نمیرساند با کفر طاعت و بر صاحب کبیره در دنیا حکم
بهشت و دوزخ نکنند و مرجیه قدریه هستند و مرجیه جبریه و مرجیه خوارج و مرجیه
خالص و در اینجا بحث در مرجیه خالص است و ایشان شش کرده اند اول تومنیه
منسوب اند بابی معاذ تومنی میگویند ایمان معرفت و تصدیق و محبت اخلاص
و اقرار است بآنچه آورده الرسول ترک کل آن و بعض آن کفر است و میگویند هر که ترک کند
نماز را بنیت قضا کافر نمیشود و هر که قتل کرده باشد نبی را یا او را بانچه زده باشد
کافر است نه از جهت قتل و لطمه بلکه از جهت آنکه این دلیل تکذیب و بغض
آن

آن بغیر است و باین قایل است راوندی و بشر مریسی و این هر دو گفته اند سجده کردن
بصنم کفر نیست بلکه علامت کفر است دویم ثوبانیه منتسب اند بابی ثوبان مرجی
میگویند که ایمان معرفت است و اقرار بخدای تعالی و برسل او و بجمیع آنچه جایز
نیست در عقل آنکه کرده شود و اما آنچه جایز است فعل آن و کردن آنچه پس
اعتقاد کردن بآن از ایمان نیست و هم ایشان متفق اند برانکه اگر عفو کند خدای تعالی
در قیامت از عاصی و گناهکاری هر آینه عفو خواهد کرد از هر آنکس که مثل او بوده باشد
و همچنین اگر برآرد یکی از دوزخ هر آینه میکشد هم آنکسان را که مثل او باشند و جزم
ندارند بخروج مومنان از دوزخ و مختص است ابن غیلان یا غیلان از مابین
ایشان بقدر چه جمع نموده است میان ارجاء و قایل شدن بقدر یعنی اسناد
افعال عباد بعباد سیوم صالحیه اتباع صالح بن عمر و اند و آدمیان قدر و ارجاء جمع
کرده اند چهارم غسانیه تابعان غسان کوفی اند میگویند ایمان معرفت بخدای تعالی است
و رسول او و بآنچه آمده است از نزد خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و سلم اجمالا نه تفصیلا غسانیه
و ایمان زیاده میشود و کم نمیشود و آن اجمال مثل این است که بگوید تحقیق خدای تعالی
فرض کرده است حج را و نمیدانم کجاست کعبه شاید آن غیر مکه باشد و بعث کرده و
فرستاده محمد را و نمیدانیم آیا او آنست که در مدینه است یا غیر او است و حرام کرده است
خدای تعالی خنزیر را و نمیدانم که آن همین گوسفند است یا غیر آن است و قایل ایمان و قایل ایمانی
مقالات مؤمن است و مقصود ایشان بآنچه ذکر کرده اند آنست که
این امور داخل حقیقت ایمان نیستند و الا شبهه نیست در اینکه هیچ عاقلی را

در آن بشکی نیست دغسان حکایت میکرد این قول خود را که بآن رفته است ز امام
ابی حنیفه رحمه الله تعالی و میشمرد امام را از مرجیه و این افتراست بر حضرت امام الهمام
رضی الله تعالی عنه و قصد داشت غسان باین افترا ترویج مذهب خود را
بموافقت مردی بزرگ مشهور گفت آمدی با وجود آن اصحاب معالات
شمرده اند امام الهمام و اصحاب او را از مرجیه اهل سنت و شاید که آن ازان باشد
که معتزله در صدر اول بودند که ملقب میکردند کسی را که مخالف ایشان در قدری
بود مرجیه او لانه لما قال الایمان هو التصدیق ولا یزید و لا
ینقص ظن به الارجاء بتاخیر العمل عن الایمان ولیس کذلک
اذ اعرف منه المبالغة فی العمل والاجتهاد فیه پنجم عبیدیه اتباع
عبید مکذب اند این طایفه بر یونسیه زیاده اند میگویند علم خدای تعالی غیر ذات
خدای تعالی است و همچنین باقی صفات او و میگویند او تعالی بر صورت انسانست
از برای آنکه وارد شده است در حدیث خلق آدم علی صورة الرحمن
افریده شده است آدم بر صورت خدای تعالی ششم یونسیه اصحاب یونس نمیری
اند میگویند سبب دخول بهشت اخلاص و محبت است نه طاعت و عبادت
و میگویند که ایمان معرفت خدای تعالی است و خضوع مر او را و محبت او بدل
و هر که جمع شد در وی این صفات او مؤمن است و ضرر نمیرساند باین صفات
ترک طاعات و ارتکاب معاصی و نه عذاب کرده میشود بر آنها و ابلیس عارف
بالله بود و کافر شد از جهت استکبار و ترک خضوع مر خدای تعالی را چنانچه دلالت

دارد بر آن قول خدای تعالی ابی و استکبر وکان من الکافرین و ورسا و هفتم خوارج
اند خارجی از آن گویند که بر امام حق بیرون آید و علامت ایشان عبیدیه را که تکفیر صاحب
کبیره کنند و تحلیل ایشان در دو زمان قایل اند هم داخل خوارج می دارند جهت
اتفاق در مسایل و اعتقاد خوارج بهر دو داماد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی اله وصحبه وسلم
یعنی ذی النورین و علی مرتضی رضی الله تعالی عنهما نیست و تکفیر ایشان و بسیاری از کبار
دین میکنند و سخنان ایشان در اتفاق آنست که قلم را بشطر آن نگاشته شود و ایشان
بیست و دو فرقه اند اول محکمیه و ایشان آن جماعه اند که بر امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه
بیرون آمدند و جز در از نهروان جمع شدند چون عبدالله بن راسبی و شیع او دوم
ازارقه اتباع ابی راشد از ارزق اند و در مواقف ابا نافع گفته و ایشان ان گفتند
صدیقه رضی الله تعالی عنها با عثمان و علی و طلحه و عبدالله و زبیر و عباس رضی الله تعالی عنهم
تکفیر کنند با بقیه مسلمانان که ایشان ابا هند و رجم بر زانیه محصن واجب نمیدانند و زوال
مذکور نیست و حد قذف بر زنان نمیزنند چه در قرآن مذکور صیغه الذین است و آن
برای مردانست نه زنان و مرتکب کبیره را کافر دانند سیم اخنسیه منسوب اند
باخنس بن قیس ایشان از تزویج مسلمات بمشرکات قوم خود جایز دارند
چهارم اباضیه اصحاب عبدالله بن اباض میگویند که مخالف ما از اهل قبله کفار

کفار اند غیر مشرکین یا جایز است مناکحت ایشان و غنیمت اموال ایشان

از صلاح و کراع حلال است نزد حرب نه غیر حرب و دار ایشان دار اسلام است

بجز معسکر سلطان ایشان و مرتکب کبیره موحد است نه مؤمن بنا بر آنکه اعمال معسکر

داخل در ایمان اند و مرتکب کبیره کافر نعمت است نه کافر ملت و توقف دارند

و در تکفیر اولاد کفار و تعذیب ایشان و هم توقف دارند در نفاق آیا آن شرک است

یا نه و در جواز بعث رسول بلا دلیل و معجزه و تکلیف اتباع او در آنکه وحی کرده

شده است بسوی او یعنی تردد دارند در اینکه آن جایز است یا نه و تکفیر حضرت علی

کرم الله وجهه و اکثر صحابه کنند پنجم بیهسیه اصحاب بیهس بن هیصم بن جابر اند میگویند

ایمان اقرار است و علم است بالله تعالی و بآنچه آمده است تا آن پیغمبر خدا صلی الله علیه

پس هرکه واقع شد در آنچه نمیداند که حلال است یا حرام است پس آن کافر است از برای

وجوب تفحص کردن بروی حتی که بداند حق را و قیل کافر نمیشود تا که رفع نشود امر او

بامام فیحده کل مالیس فیه حد فهو مغفور و قیل لا حرام الا ما فی قوله تعالی قل لا اجد

فیما اوحی الی محرما الآیه و قالوا ان الاطفال کآبائهم ایمانا و کفرا و وافقوا

القدریه فی اسناد افعال العباد الیهم ششم اکرافیه ایشان

برمذهب حمزه اند و رئیس ایشان مردی بود از سجستان او را غالب نام گفته

میشد

میشد و ایشان اهل اطراف را معذور دارند و در ترک آنچه نمیدانند از شریعت موافق

اهل سنت اند در احوال ایشان و در نفی قدر یعنی در نفی افعال القدره بنده و فی

بعض النسخ و فی نفی القدرة المؤثرة عن العباد هفتم نجدات عاذریه اصحاب نجده

بن عامر الحنفی اند ایشان عذر نهند مردم را بجهالات در فروع و جمیع نجدات قائل

اند بآنکه مردم را بامام حاجت نیست بلکه واجب است بر ایشان رعایت نصفت

فیمابین ایشان و واجب است نصب امام وقتی که آن رعایت تمام نشود مگر بامام که باعث

گردد بر رعایت نصفت هشتم حازمیه منتسب اند بحازم بن عاصم حکایت میکنند

که ایشان متوقف اند در امر حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و مصرح نمیشد در براة

از و چنانچه مصرح اند در براة از غیر او نهم خلفیه اصحاب خلف بن علاء خارجی اند

ایشان از خوارج کرمان اند و مگر آن اضافت قدر خیر و شر بالله تعالی کنند

چنانچه در شرح مواقف و ملل و نحل و غیرها آورده و در ین ایام این طائفه

حنفیه مشهور بدایی مذهب اند و مرتد محض اند اهل قبله نمیشد قتل رجال

و سبی نساء و اطفال ایشان مثل سائر مرتدین جائز است چنانچه در کتب فقه

در احکام مرتدین مذکور است و حق تعالی حامی عالیجاه محمد نصیر خان غازی [illegible]

عبدالله خان قیرانی قلاتی امیر بلوچستان که در ایام سلطنت ... پادشاه کیوان
اشتباه تیمورشاه بن احمدشاه خلد آشیان علیه الرحمه والغفران خلدالله ملکه
باد بعث سرا یا طرف کیچ و مکران نموده قتل رجال و سبی نساء و اطفال آنها کرده
ولایت کیچ و مکران گرفته اینطایفه را از آنجا در اندرخته و در سنه یکهزار یکصد و شصت و
هشت هجری تربت خلف بن عمر را خراب کرده و دین متین محمدی در آنجا جاری
ساخته حفظه الله سبحانه و وفقه الله لاکتساب السعادات و کان له وبه ومعه .
ومن انتمی الیه بطنا بعد بطن وزمانا بعد زمان یازدهم حفصیه تابع ابی حفص
بن مقدام میگویند معرفة الله تعالی خصلتی متوسط است ما بین ایمان و کفر هر که معرفة
حق تعالی داشته باشد و بما سوای آن از رسول و جنت و دوزخ کافر باشد پس او کافر است
نه مشرک دوازدهم حمزیه اصحاب حمزه بن ادرک اند که از تهستان لشکر کشیده
و بعض بلاد خراسان قتل و غارت کرده ایشان قائلند بانکه اطفال کفار در دوزخ باشند
سیزدهم ثعالبیه اصحاب ثعلب بن عامر اند قائلند بولایت اطفال صغار باشند یا کبار
تا که ظاهر شود انکار حق بعد از بلوغ و اخذ زکوة از عبید که وسعت داشته باشند و دادن
زکوة بآنها چون مفتقر شوند جایز دارند و یکی میگویند تا ان ملزم عمل اند با ایشان
مشغول اند در افعال و اقوال بسیار چهاردهم شیبانیه اصحاب شیبان بن سلمه که رئیس ایشان
است ... بسیار که در ایام خروج ... بوده و در زمان مروانیه باغی شده ایشان قائلند بجبر

ولنعی

ولنعی تعدت حادثه چهاردهم صلتیه اصحاب عثمان بن ابی الصلت اند و قیل الصلت
بن الصامت پانزدهم صفریه اصحاب زیاد بن الاصفر شانزدهم عجارده اصحاب
عبدالکریم عجرد هفدهم میمونیه اصحاب و اتباع میمون اند خالد اند و در شرع
موافق میمون بن عمران که فقد ایشان قائلند بقدر و تکوین استطاعت قبل
الفعل و بر اینکه خدا تعالی اراده خیر میکند نه اراده شر و نه اراده معاصی میکند چنانچه
مذهب معتزله است و گویند اطفال کفار در جنت باشند و روایت کرده شده است
از ایشان تجویز نکاح بنات بنات و بنات بنین و جوزوا النکاح بنات البنین و بنات
البنات و بنات اولاد الاخوة و الاخوات و انکار دارند از صورت یوسف که گویند
که در قرآن نیست که ایشان دارند که این قصه ایست از قصص و جایز نیست که قصه عشق در قرآن
باشد هژدهم شعیبیه اصحاب شعیب بن محمد اند نوزدهم رشیدیه اصحاب رشید طوسی
اند رشید طوسی در آنچه از کاریز آب خورد عشر مقرر کرد و اتباع الیه نصف عشر تعین
کرده جهت بدین سبب اینقوم را عشریه نیز خوانند بیستم زیدیه تابع یزید
بن انیسه اند بر اباضیه زیاده دارند میگویند زود است که بعث کرده شود
ونبی از عجم بکتابیکه نوشته میشود در آسمان نازل کرده میشود آن کتاب بر وی
یکبار و ترک خواهد کرد شریعت محمد صلی الله علیه وسلم و میگویند اصحاب حدود

حد دو شرک اند و هر گناه که شرک نیست کبیره باشد یا صغیره است و حکم سعدیه تعالی جدید
که رئیس انسان بود و تصمیم معلومیه مجهولیه مثل جازم اند در اصول و سخنان دراهی
و اهل اصول دارند مگر مؤمن نزد ایشان آن است که خدا تعالی را بشناسد الکه
بجمیع اسماء و صفات او و هر که خدا تعالی را باین طریق نشناسد اهل دو جاهل است
نه مؤمن و جمیع اینها که مذکور شدند هفتاد و دو فرقه اند از اهل اصول و ارباب
فروع دو قوم اند حجازیان و ایشان اصحاب امام مالک بن انس و محمد بن ادریس
شافعی رحمهم الله تعالی و بناء احکام ایشان بر ظاهر احادیث است و عراقیان
که اصحاب امام الهمام الاعظم ابا حنیفه نعمان بن ثابت رحمة الله تعالی علیه اند مثل
محمد بن حسن شیبانی و ابو یوسف قاضی و حسن بن زیاد و زفر و هذیل که با وجه عمل بظاهر
احادیث و نصوص بوجه قیاس و استنباط از احکام الفاظ عمل دارند و باید دانست
غیر از هفتاد و دو فرقه مذکور یک فرقه دیگر است که آن از اهل سنت و جماعت
گویند در اصول متابعت اشاعره و ماتریدیه دارند و در فروع یکی از مذاهب اربعه
حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی عمل میکنند و بحکم حدیث که فرقه ناجیه بر راه من و
یاران من اند در شکن این طایفه نعوذ و قطع او را است و ایشان را نجات
نسبت دولت اولیا و انبیا مدار کار را نجات که منسوبند بشرف سنت بر متابعت
حضرت خیر البشر علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و بر اتباع سنن اهل بزرگوار

و صحابه

و صحابه را اختیار و ابرار شمرده که آنها بمنزله اهل بیتی که مثل سفینه نوح کشتی نجات
و نجاح اند و اینها بر درجات اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
جهت هدایت اهل دین و دیانت کواکب ثابت و قطع لیس این گروه بر راه
مستقیم اند و محبت خدا تعالی و رسول صلی الله علیه و سلم و خلفاء و ائمه بر وجهی که
موافق شریعت غرا باشد منت لمع عقیده را از لوث تعصب شست و شو نموده اند
و از ننگ تقلید محض بتمامی آگاه تحقیق طالب سر نموده اند شعر ز تقلید و تعصب
بر طرف باشی ز لوح دل خیال هر صبر تراشی تعصب از هوای نفس شیر د
ز تقلید آبروی مرد ریزد تعصب کار نابخرد است ره تقلید هم راه بد است
خدایا نفس سرکش را زبون کن تعصب از نهاد ما برون کن ره تحقیق بنما سوی توحید
رها یا بخش از زندان تقلید تبدل از زبان بیان واضح گذشت که فرقه ناجیه همین
فرقه اهل سنت و جماعت اند فارجع الیه ربنا اتمم لنا نورنا و اغفرلنا و تب علینا
انک علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر و فرقه ناجیه مستثنات که حضرت رسول الله صلعم
علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات در حق آنها فرموده است نعم الذین ما انا علیه و ا
صحابی که اشاعره و ماتریدیه اند و سلف محدثین اهل سنت و جماعت اند مذهب ایشان حقانیت

از بدع و اهواء این طوائف مذکوره تحقیق دارند و متمسک‌اند به ثبوت حقایق اشیا خلاف است
مر سوفسطائیه را که گویند همه چیزها وهم و خیال اند یعنی تابع وهم اند و نفس الامر ثبوتی ندارند و اگر
بعض صوفیه گفته اند که همه اشیا در کون ثابت اند وهم و خیال اند باین معنی میگویند که حقیقت همه
همه اشیاء در مرتبه وهم است نه آنکه اشیا تابع وهم اند که به رفع وهم مرتفع میشود و اگر
به رفع وهم مرتفع نگردد و نفس الامری باشد پس بعضی مشایخ که اشیا را وهم و خیال گویند به مذهب
سوفسطائیه که باطل است نرفته اند فافهم و اجماع دارند بر حدوث عالم خلاف است
مر بعض فلاسفه قائلین را بقدم عالم و بر وجود باری تعالی خلاف است باطنیه را از آنکه میگویند
نه موجود است نه معدوم و بر آنکه نیست خالق غیر او تعالی خلاف است مر قدریه را و بر آنکه او تعالی
قدیم است خلاف است مر کرامیه را قائلند باینکه خدا تعالی متصف گردد و اشیاء و بقدم و بر آنکه او تعالی
متصف است بعلم و قدرت و سایر صفات خلاف است مر نفات صفات را و بر آنکه نیست
شبیه مر خدا تعالی را خلاف است مشبهه را و بر آنکه او تعالی ضد و ند نیست خلاف است مر حائطیه
را چرا که این قوم اثبات میکنند و بر آنکه او تعالی در هیچ چیز حلول نمیکند خلاف است مر بعض
غلات را و بر آنکه قیام ندارد بذات او تعالی حادث خلاف است مر بعض کرامیه را و آنکه
صوفیه گفته اند که ممکن بجمیع اجزاء خود اعراض است ذاتیه ندارد که بآن قائم باشد قیام
او بذات واجب است نزد ایشان قیام بمعنی نیست غیر از ذات واجب تعالی و تقدس
و قیام اعراض بذات واجب تعالی بمعنی تقرر و ثبوت است نه بمعنی حلول که مستلزم حلول صدور شده
و انحصار ممکن است نه محال و چنین حقایق ممکنات که اعراض مجتمعه اند مر اسماء و صفات

حضرت

حضرت حق تعالی اند و مراد از آنها اعتبر قیام بذات واجب بمعنی مذکوره است و عینیت
پس ذات واجب و ممکن یکی نباشد پس قلب حقایق لازم نیاید و لو کان لکن الس
فلاسفه و علماء کرام کثرهم الله تعالی و شکر سعیهم بر قیام اعراض و جواهر ثابت
نموده اند و فقیر در آنجا کلمه موجوده هر رساله ثابت نموده است باین معنی که ذات ممکن از ذات
واجب است و صفات ممکن از صفات واجب تعالی این ذات ممکن جوهر است و صفات او اعراض
چنانکه صفات واجب تعالی بذات واجب تعالی قیام دارند صفات ممکن بذات ممکن که جوهر است قیام دارد
و چون ظهور یکی است و آن میبینند که ذات ممکن جز اثر ذات واجب غیر از ذات واجب تعالی وجود و
ثبوت ندارد پس آن نیز در رنگ صفات ممکنات عرض است پس قول علماء کرام درست باشد
و هم قول صوفیه علیه فافهم و ما این مسئله را در مکتوبی که بنام فقهای شاه و فاضل صدر الدین نوشته تفصیل
ذکر کرده ایم آنجا باید طلبید و اجماع دارند اهل سنت و جماعت بر اینکه خدا تعالی در هیچ مکان و جهت
نیست بر او تعالی انتقال و حرکت و جهل و کذب و شیء از صفات نقص صحیح نیست خلاف است
مر کرامیه را که جائز دارند چنانچه در مطاوی بیان گذشته است و بر آنکه مؤمنان دیدار او تعالی
در آخرة به الطبع و به شعاع دیدار خواهند داشت انشاء الله و بر آنکه هر چه خواسته است میشود
و هرچه نخواسته است نمیشود و بر آنکه غنی است محتاج نیست در هیچ شی یکی و واجب نیست بروی هیچ
چیز اگر توبه کسی قبول کند بفضل اوست و اگر کسی را عقاب کند پس بعدل اوست هیچ
فعل او بغرض نیست و حاکم سوای او نیست و وصف کرده میشود در آنچه فعل آن میکنند با حکم آن

میکنند بجور و ظلم و او تعالی منزه ازین نسبت و منزه او سواء حدت و نه نهایت او را لی زیاده و نقصان
مخلوقات خود میکند و معاد جسمانی حق است و همهای حق است مجازات و قیامت و حشر اکثر و میزان
و خلق جنت و جحیم و خلود اهل جنت در جنت و خلود اهل جحیم در جحیم و جایز است
عفو از مومنان و شفاعت در قیامت حق است و فرشتگان و پیغمبران بمعجزات از آدم تا محمد صلعم
حق است و عشره مبشره و اهل بیعت الرضوان که در تحت شجره بودند و اهل بدر و قتلاء احد ف
از اهل جنت اند و غیر ایشان دیگر الذی شهد و بالجنة اند مثل فاطمه الزهرا و حسنین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و لقب امام بر مکلفان واجب است و امام حق بعد از رسول علیه السلام
حضرت ابوبکر صدیق است بعد از آن حضرت عمر بعد از آن حضرت عثمان بعد از آن حضرت علی مرتضی
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و افضلیت ایشان بدین ترتیب است و تکفیر کرده نشود احدی
از اهل قبله مگر بسبب آنچه در آن نفی صانع قادر علیم بوده باشد یا بسبب شرک یا انکار نبوت یا انکار
آنچه معلوم شده باشد از دین آنحضرت صلی الله علیه و سلم بالضرورة یا انکار امر مجمع علیه باشد
مثل حلال داشتن محرمات که اجماع کرده باشند بر حرمت آن پس اگر باشد امر مجمع علیه باشد
از آن قبیل که دانسته شده باشد ضرورة از دین پس آن ظاهر است و داخل است فیما تقدم
ذکره و الا پس اگر باشد اجماع ظنی پس مخالفت آن کفر لازم نمی آید و اگر اجماع قطعی باشد
پس در آن خلاف است و آنچه باعث آن باشد قائل آن مبتدع است نه کافر و فقها را
در مسائل آنها خلاف است که آن خارج است از فن متکلمین فافهم و بالله التوفیق
و فقیر جمیع فرق بنی اسرائیل و فرق اسلامیه را بمع بعض معتقدات ایشان ذکر نمود

تا لبد

بسبب قطعی در آن نظر انداخته معلوم نماید که در طوایف صوفیه جهلیه بکدام ازین فرق در معتقدات
شان موافق است تا دانسته او در اجتناب نماید و از آن راه او را باز گردانیده براه صواب باز آرد و هو
المستعان و علیه التکلان المقصد الثانی فی ذکر ما آل به المتصوفة الجهلة و بیان ما نقل عن
المشایخ الکرام و طالب طریق را باید که ازین چنین کسی که بر قدم محمدی نباشد و عقاید او موافق عقاید
سلف صالحین که بمیزان اقوال و افعال و احوال صاحب شریعت سنجیده نباشد پرهیز نماید در صحیح مسلم
آورده است عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی آخر زمان دجالون کذابون یاتونکم من
الاحادیث بما لم تسمعوا انتم و لا آباءکم فایاکم و ایاهم لا یضلونکم و لا یفتنونکم رواه مسلم
ابوهریره گفت که گفت پیغمبر خدا تعالی صلی الله علیه و سلم در آخر الزمان دجالان و بسیار دروغگوی باشند
می آیند بشما بسخنان که نه شما شنیده باشند و نه پدران شما پس شما از ایشان پرهیزید و ایشان را از خود دور دارید
تا شما را گمراه نکنند و در فتنه نیندازند مراد در اینجا الحفظ و احتراز است از صحبت اهل بدعت خصوصا
از کسی که دعوی مشیخت کند و بر مسند شیخی نشیند و مردم را مرید گیرد و حال آنکه بر قدم محمدی نباشد
براه تلبیس سلوک دارد قال فی مثنوی :: چون بسی ابلیس آدم روی هست :: پس بهر دستی نباید داد دست ::
حرف درویشان بدزدد مرد دون :: تا بخواند بر سلیمی زان فسون :: زانکه صیاد آورد بانگ صفیر :: تا فریبد مرغ را
آن دام گیر :: کار مردان روشنی و گرمی است :: کار دونان حیله و بی شرمی است :: و ایضا در صحیح مسلم آورده است
عن ابن سیرین قال ان هذا العلم دین فانظروا عمن تاخذون دینکم این علم دین است پس نظر کنید از
که میگیرید دین خود را یعنی آن شخصی که از آن تحصیل علم دین از عقاید و فقه و تصوف میکنید بر قدم
محمدی است یا نی اقتدا بکسی باید نمود و تابع کسی باید شد و مرشد کسی را باید گرفت که قول و فعل و حال او

بمعیار شرع بیهوده باشد والا نه مثل او گمراه خواهد شد و آنچه در حدیث ابی هریره آمده گفت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکلمة الحکمة ضالة الحکیم فحیث وجدها فهو احق
بها رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وابراهیم بن الفضل الراوی
یضعف فی الحدیث یعنی کلمهٔ حکمت گم شده حکیم است پس هر جا که یافت پس او سزاوار و لایق است
یعنی گاهی کلمهٔ حکمت نااهلی تکلم خواهد کرد و هر گاه آن از نااهلی بشنود آنرا بگیرد و عمل نماید
و بر جهالت قایل آن نظر نکند از ینجا گفته اند فانظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال در ینجا متابعت
قایل نمی آید بلکه همان کلمهٔ حکمت که آن قایل را از آن جز لقلقه بهره دیگر نیست آن را اخذ نموده
بران عمل میکنند و بسیاری از مشایخ نافهمان از مشایخ کاملین و یا از کتب ثقات کلمات را اخذ نموده
با آن تکلم مینمایند و از حقیقت آن کلمه و مورد آن هیچ اطلاعی ندارند و بدان سبب هم خود گمراه
شده اند و هم دیگران را گمراه ساخته اند عصمنا الله تعالی ومن توسل بنا ومن انتسب الینا بلطفه
وگرچه برای فیض برای علماء دیندار و مشایخ عالی مقدار روشن بوده باشد اینکه بعض متصوفه
جهله که اهل ذوب که راه تجرید توحید اختیار نموده اند و احکام شرع مقید نیستند علم و علماء را
تحقیر مینمایند بلکه علم را حجاب میدانند و مقبول پیر را مقبول حق میدانند و مردود پیر را
مردود حق و رقص و سماع حلال میدانند و الفاظ ناحلال میدانند بلکه میگویند که در حالت
ذکر کردن حال مار باده میشود و نظر بر جمال لبستن جایز میدانند و دیدن حق تعالی در دنیا جایز
دارند این طایفه از شریعت حقه منحرف اند و متبع تسویلات نفس و شیطان گرفتار اند لایق
درجهٔ مشیخت نیستند بر علماء دیندار که نگاهبانان دین محمدی اند و مشایخ کرام که زنده کنندگان
شریعت و طریقت و حقیقت اند اینچنین مبتدعان را از طریق ضلالت منع نمایند و بدانند که اهانت و تحقیر علم

وعلما

علماء اینچنین دشمنی علما من حیث کونهم علماء و سببهم من هذه الحیثیة نزد ثقات
علماء و مشایخ کفرست و زن او بر او حرام میگردد و صرح بذلک ابو المکارم فی شرح مختصر الوقایة
وکذالک صاحب الاجناس فی مختلفات زفر و یعقوب وکذا فی البزازیة وکذا فی الحموی شرح
الاشباه والنظایر و نحن علی قبول ناکردن و علم ظاهر شریعت را حجاب دانستن و طریقت و حقیقت
از شریعت جدا انگاه داشتن گمراهی است همه از هم جدا نیستند مثل لا اله الا الله محمد رسول الله
شریعت است و بتکلف نفی باطله نمودن و از ساختن سینه غیر حق دور کردن و باور بوجود
حق تعالی و بر رسالت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم داشتن طریقت است ولی تکلف حصول
این معنی حاصل گردد و جمعیت حاصل شود حقیقت است و ایضا عمل بر فتوی نمودن شریعت است
و عمل بر افضل نمودن و تقوی از شبهات اختیار نمودن طریقت است و حصول بی تکلف این
عمل کردن حاصل گردد حقیقت است فرق شریعت و طریقت ظاهر و باطن است مثل ظاهر دست
و باطن دست مجموع یک دست است فرق ظاهر و باطن است غیر از اختیار نمودن شریعت طریقت
را اعتبار نیست کل طریقة ردتها الشریعة فهی زندقة و آنچه از بعضی صوفیه منقول است
که گفته است العلم حجاب الاکبر و علم را حجاب اکبر گفته مراد او از علم علم سالک است و در وجود خودش
چه فنا و فنا که از افنا اتم گویند وقتی حاصل گردد که سالک را بر فنا خودش شعور نماند چه شعور از جمله
صفات است و بقاء شعور مشعر است بر بقاء ذات سالک و بقاء ذات سالک مشعر است بر عدم
فناء اتم و محل این متصوف جهله علم سالک را که در وقت فنا اخص دارد بر فناء خودش بر علم ظاهر
شرعی حمل کرده اند و از علم شرعی نفرت ها مینمایند قبحهم الله تعالی ما اجهلهم و الی این یؤفکون
امام مالک رحمة الله تعالی میفرمایند من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق ومن تفقه ولم

یتصوف فقد تفسق ومن جمع بینهما فقد تحقق حاصل آنکه در دین شریعت علم کلام که علم
عقاید است وفقه وتصوف یکی از این سه علوم نقصانست و بر رد وقبول پیر طریقی مو
قوف نیست اگر شریعت کسی را قبول کرد او مقبول است اگر رد کرد او مردود است بلی اگر رد
وقبول پیر بر شرع بوده باشد رد وقبول پیر عین رد وقبول شرع است چه مرشد حقیقی آنست که با
اعتقادیات وعملیات وحالات ووجدانیات شرعیه دعوت کند والا فلا عبرة لدعوته مانند
ضال ومضل سرود کردن ورقص نمودن حرام است ذکره فی التاتارخانیه ونفی کردن از
بلاد کسانرا که بلهو ورقص دعوت کند ابلغ است در صیانت واهتمام است در دیانت تا قطع
فتنه از عامهٔ مومنان صورت گیرد در ذخیره آورده است که رقص کردن گناه کبیره است
وازبعض مشایخ که رقص نسبت زده است حرکت او در حالت سماع مثل حرکت مرتعش بود
وصاحب عوارف قدس سره که از اجلهٔ مشایخ کرام است فرموده است که رقص وسماع
مشایخ که اقتدا کرده میشود نمی رسید چه آن مشابهت بلهو دارد وسوال کرده شد
که آیا جایز است سماع مر مشایخ را یا نه گفت اگر سماع قرآن وموعظه باشد جایز است
ومستحب واگر سماع غنا باشد حرام است چه غنا وسماع غنا حرام است اجماع کرده بر آن
علماء اعلام ومبالغه نموده اند در آن وکسانی که از مشایخ صوفیه مباح داشته
اند کسانی اند که از هواهای نفسانی خلاص شده اند ونیز بعد التقوی محلی گردیده اند
آنها محتاج اند مثل احتیاج مریض بدوا وبرای اباحت سماع شرایط زیادی از آن
آنست

آنست که در آن جمع امارد وملیحها یعنی بی ریش نباشند دویم آنکه همه جماعه صوفیه باشند حتی
القوال ودر ایشان فاسقی نباشد ونه اهل دنیا یعنی زنی سیوم آنکه قوال صاحب طمع نباشد
واجرت بر آن نطلبد وعارف باشد چهارم برای طعامی وفتوحی جمع نشده باشند پنجم برنخیزند
از مجلس مگر مغلوب ودر حال ششم بر ایشان وجد صادق باشد حاصل آنست چون درین زمانه
این شرایط پیدا نمیشود رخصت سماع نیست چه حضرت جنید قدس سره توبه کرده بود
در زمانه خود کذا فی الحمادیه واین عجب است که ایشان را بر سماع قرآن مجید لذت وحضور
وجد حاصل نمیشود وبر قوال بذله گویان خصوصا بر قول فسقه این امور مر ایشان را حاصل میشود
وآنکه میگویند که چون دیدار الله تعالی در دنیا نه بینی ودر آخرت نه بینی خلاف عقاید جمع
سلف صالحین است در عقاید آورده است هو مرئی للمومنین یوم القیمة ودر جواز
رویت وی تعالی ببصر در بیداری دو قول است واستاد ابو القاسم قشیری صاحب
رساله قشیریه قدس سره فرموده است قول صحیح عدم جواز است واین سخن در جواز
وامکان اوست ولیکن عدم وقوع وتحقق آن مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
در شب معراج متفق علیه است واجماع محدثین وفقها ومتکلمین ومشایخ طریقت بر آنست
که اولیا را حاصل نیست ودر تعرف که از کتب ثقهٔ مشایخ است ودر حق آن گفته اند
لولا التعرف لما عرف التصوف میگوید که هیچکس از مشایخ را نمیدانم که ادعای
آن کرده باشد واز هیچ یکی حکایت آن بصحت نرسیده مگر طایفهٔ جاهل که ایشان
را کسی نشناسد ومشایخ اتفاق دارند بر تضلیل مدعی آن وتکذیب وی گفته اند

که ادعاء آن علامت عدم معرفت حق است هر که این دعوی کند بحقیقت خدای تعالی
را نشناخته باشد و شیخ علاء الدین قونوی در شرح تعرف میگوید اگر از کسی معتبری نقل
آن بصحت رسد تاویلش باید کرد و در تفسیر کواشی آورده که معتقد رویت
الهی بچشم سر مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم غیر مسلم است وارد ملی در کتاب معتقد
انوار در فقه میگوید که هر که گوید که من خدای تعالی را عیانا در دنیا می بینم و مشافهه باوی
کلام میکنم کافر شود و در عقیدهٔ منظومه آورده است شعر: ومن قال فی الدنیا یراه بعینه:
فذلک زندیق طغی وتمردا: وخالف کتب الله والرسل کلها: وزاغ عن الشرع
الشریف العدل أو ذلک ممن قال فیه النهایة: وجبه یوم القیمة السود أو عدم
وقوع رویته اولیا حق تعالی را در دنیا دلالت دارد حدیث طبرانی که از ابی امامه
روایت کرده است گفت ابو امامه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم لن تروا ربکم
حتی تموتوا وقوله صلی الله علیه وسلم وانکم لن تروا ربکم حتی تموتوا فیما اخرجه احمد
فی مسنده وابو داود فی سننه عن عبادة بن الصامت عنه صلی الله علیه وسلم فیما قال صلی
الله علیه وسلم فی خروج الدجال وقوله صلی الله علیه وسلم ولا ترون ربکم حتی تموتوا فیما
اخرج ابن ماجه فی سننه والحاکم فی مسنده والضیاء المقدسی عن ابی امامة عنه صلی الله علیه وسلم فی
حدیث فی خروج الدجال ونزول عیسی بن مریم علیه السلام وبعضی مشایخ هذه قلبی جایز
داشته اند و مشاهده قلبی کاملی بحدی میرسد که مشاهد او را رویت بصری مینماید و در
مواهب لدنیه در مقصد خامس آورده است که خدای تعالی میافریند در قلب بمثل
رویت بچشم و این بعید نیست نظر بر قدرت کامله او تعالی و محققین صوفیه
گفته

گفته اند چنانچه رویت بصری مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم جایز نیست رویت
قلبی الفقا جایز نیست و صاحب تعرف بهمین رفته است و ابن العربی قدس سره بر همین
قائل است و حضرت مجدد الف ثانی قدس سره همین را اختیار نموده است و هو الذی
شدنی به و مشاهده صوفیه در آثار ذات و صفات است و رویت او تعالی در خواب مختلف
فیه است امام غزالی رحمه الله تعالی جایز داشته است با بمعنی که گوید رائی که دیدم خدا
تعالی را در خواب نه با بمعنی که دیدم صورت و ذات خدای تعالی را چنانچه میگویند دیدم
رسول خدای را صلی الله علیه وسلم نه با بمعنی که دیدم من ذات او را یا روح او را
یا شخص او را یا جسد او را بلکه بمعنی آنکه دیدم مثال او را فافهم و آنکه میگویند که تا کافر
نشوی مسلمان نشوی و بعضی میگویند که زنار در گردن می اندازیم و کافر میشویم
خدای تعالی ما را بیزار می بخشد این سخنها و مثل آن همه خرافات و شطحیات صوفیه است
انرا در عرف شرع اعتبار نیست و در شرع باین کلمات ماخوذ است والرضا بالکفر
کفر در فقه مسئله مقرر است در حموی شرح اشباه آورده است لو تلبس
بزنار الیهود والنصاری ای لقصد الاستخفاف بالاسلام یکفر و آنکه از بعض
مشایخ منقول است که گفته شعر: کفرت بدین الله والکفر واجب: لدی وعند المسلمین
قبیح: مراد از آن کفر طریقت داشته است که عبارت است از پوشیدن
وجود ماسوی الله بتجلی وجود حق تعالی بحدی که در نظر شهود او غیر حق تعالی
نماند و شک نیست که چون غیر حق تعالی بتجلی حق تعالی در نظر سالک پوشیده

شد در نظر او غیر حق تعالی نمی ماند و متوجه او بغیر حق تعالی نمی باشند درین حالت او را
با اسلام حقیقی مشرف می سازند پس کفر باین معنی موصل بحقیقت اسلام باشد بخلاف
کفر شرعی که پوشیدن حق است بباطل و آن اقبح قبایح است و تکلم باین کفر طریقت حالت
سکر میخواهد با صوفیه او را بسبب آن مراد معذور دارند و در عرف شرع بآن ماخوذ است
چه احکام شرعیه دائر بر ظاهر اند لهذا گفته اند که قاتلان حلاج ماجور بودند و حلاج
شهید ماجور بودن علمای نظر بر ظاهر شرع بوده و شهید بودن حلاج نظر بر غلبه حال او
که معذور بود و عین القضات همدانی در تمهیدات آورده است در کفر سری عظیم است و زنار
رموزها و دقیقه است هر که نشناسد حقایق آنرا او بداند دقایق آنرا آن مومن است
حقیقی در گلشن راز زنار را بعقد خدمت بیان فرموده و در نفحات آورده است که
عبد الرحمن خراسانی گوید که شخصی بر در سرای شبلی آمد و در نزد شبلی فرا در آمد
سر برهنه و پای برهنه گفت که را میخواهی گفت شبلی را گفت نشنیده که شبلی کافر افتاد
رحمه الله شیخ الاسلام گفت که نفس خود را گفت انتهی یعنی اراده دارد لکافر
نفس خود را بعضی مشایخ گفته اند که نزد ما این کلام را دو وجه است اول
آنکه دید شبلی آنکه سوال کرده میشود و پرسیده میشود و زیارت کرده میشود
و گاه خرد روی کرده میشود پس غالب شد بر وی ذل عبودیت و رویت
شر ذاتیه و عدم اصلی و ظلمت محضه که در آن شوب نور نیست و حقیقت
کفر همان علامت ظلمت است پس گفت آنچه گفت بغلبه این حال و این از قبیل آنیت
که نقل

که نقل کرده است امام در احیاء العلوم که آمد زایری بدر ابو یزید و طلبید پس ابو یزید گفت کرا میخواهی
گفت زیارت تو گفت نعم افعلت انت اما هر چه من ام پس میگویم نفس خود را زیارت میکنیم تا مردم
پس بوزاید روایت که زاهد هستی یا عابد روایت که عابد هستی یا جاهلی روایت که سالک هستی مگر در ایام شباب
ما سعی ... پس حضرت گفت ... سال شدی گشتی شیخ یا کار روایت که یا ارقم است پس حال شبلی و داود
طائی در همین حد واقع است که بظهور عشق بر شان القهب جلال و غیرت بر زده مگر آنکه داود تکلم
با دعلم کرده و شبلی مغلوب ... معرفت شد پس تکلم کرد بلسان حال عشق و حفظ ادب معرفت از این میگوید
هر یک مقصد من نیست ... عشق و من محجب ... از هر ... که میشنوی با نکارت ... و دیگری قربوبیت ... باسلو
بنیاز ... ر در ور ... هر صبح بر یک در ... ادب ... و وجه دوم آنکه هر گاه که دید
روز زیارت میکنند خلق بروی غیر ... او طلب کرده میشود بدون حق پس در ... نفس خود را
صنمی که پرستیده میشود بدون حق و فرعونیا که دعوی الوهیت میکنند پس تکلم کرد شبلی بصفت جلال عشق و غیرت
او و مستی که نفس خود را ... و شرایف از ملعون و بر ... و بلی النسبت ... گرد
بنفس خود برار ارشاد ... نبودن او محجوب بحجاب وجود موهوم و دیدن آن رنگها از رنگهای دارد مذکور
انتها و نزد این فقیر این کلام را وجهی است دیگر و آن آنست که حضرت شبلی ادای ... نموده
و عیان و آثار و فنای شده و بمرتبت حقیقت متحقق گردیده بود وجود او تجلی وجه حق گرشیا شده بود و کفر طریقت
که عبادت از پوشیدن ماسوی الله است بظهور و تجلی وجه حق تعالی صورت گرفته بود گفت اما سمعت انه مات
کافرا یعنی نشنیده که مرده است کافر یعنی خواهش خود نداشت و باستغراق در توحید و فنا
خوش بود و گفت فلا رحمه الله یعنی رحم نکند خدا تا بحال او چه موهوب و احیان بر جانب فقدان

باشد تا در نظر شهود او وجود و توابع او مضمحل باشند و قول او قدس سره انه ما ثبت کافر [illegible]

منع است و درین تنبیه است مر زاهد را که شهود اگر عین و اثر او فانی و مضمحل باشند چون زنار گسسته و [illegible]

و نسبت خبر با او چگونه نماند که چون ذات او فانی گردیده باشد صفات بر چه قیام دارند و الله تعالی

اعلم بحقیقة الحال و منقول است که بعض مشایخ در حالت سکر زنار بسته اند تا آنکه در حالت صحو این امر قبیح

شرعی اختیار نموده حاشا لله سبحانه و بعض معنی دیگر بسته اند می آرند که ابو یزید بسطامی قدس سره چون مستغرق

شد زنار بر میان بست با بر کتف انکه گفتم روز سبحانی ما اعظم شانی پس من امروز کافر و مجوسیم قطع میکنم

زنار خود را و میگویم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این قصه را حمل کرده اند

بعض محققان اکابر بر دیدن قصور نفس و اراده کرده است تا شوقهای هر و [illegible] خود از جهت اظهار ترک

حقی و [illegible] از کمال مقام صدق انتهی و این حالت را الحال در وجه توان گفت وجه اول آن است که

عنود ید وجود موهوم ممنوع را الجمیع رسوم و این حالت زنار کفر و حجاب اگر که مافوق آن حجاب دیگر نباشد

و دیگر کفر است قائل اگر کفر است اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبة وجودک ذنب لا یقاس

به ذنب و چون وقت او آن زوال این رسوم وجود است که آن نزد عارف کفر و حجاب است

و زنار صورة کفر وجود موهوم است آن زنار را پس قطع کرد آن را در وقت قطع عرق

آن وجود موهوم که آن وقت انتباه است که در حدیث نبی کریم علیه الصلوة و السلام

یا در قول حضرت علی کرم الله وجهه و اکرم مثواه تا آن اشارت رفته است الناس نیام فاذا

ماتوا انتبهوا و در دل او اختیار کرد آن علی غیبت بنود پس از روی صدق قیام برین فعل نموده و اظهار

این حال کرده چنانچه گمان داشت و وجه دوم آنکه طغیان کرد عشق از دل در ین وقت پس عشق

کرد

کرد و تعلیل نمود پس طلب کرد از حق تعالی قطع زنار هر چه از ظهور و عبادات او [illegible] و در این اول

مقام است از مقامات سلوک شیخ [illegible] در این خطوة [illegible] حجاب کفر پس اراده کرد شیخ آنکه داخل شود حق تعالی

از بین باب پس گفت الهی ان قلت یوما یعنی ان طلبتک فی مقامات القرب و التوحید

فان الیوم اطلبک فی توبة الکافرین فانک لا تعرف این توحید ای پروردگار من اگر دیروز

طلب کردم ترا در مقامات قرب و توحید پس تحقیق امروز طلب میکنم ترا در توبه کافران مراد شیخ که توبه علوم

کرده میشود که کی باشد مشهور و لیکن این زنار را از شیخ شبلی قدس الله سره العزیز ایضا نقل است چنانچه حضرت شیخ عطار

در منطق الطیر آورده: وقت مردن بود شبلی بیقرار ، چشم پوشیده دلی پر انتظار ، درمیان

زنار حیرت بسته بود ، بر سر خاکستر بنشسته بود ، که برافشاندی اشک بر خاکستر او ، گاه خاکستر

فشاندی بر سر او ، سایلی گفتش چنین وقتی که هست ، دیده کس حالی که او زنار بست ، گفت

میسوزم چه سازم چون کنم ، چون ز غیرت میگدازم چون کنم ، جان من از جمله عالم چشم دوخت ،

ریزه نان از غیرت ابلیس سوخت ، چون خطاب لعنتی او راست بس ، زین افتادن آمد افسوسم بکس

و این از جهت شده غیرت بود شیخ بایزید بسطامی قدس سره طلب حق تعالی نمود بقطع زنار و شبلی بسته

زنار و طاهر کلام شیخ عطار رو آن است که آن ذلت شرعی است و این ذلت اگر چه شرعی است

رهنمای آن محبة حقیقی بوده است انتهی و اینهم نیز نکات محبة عشق اند که بسیاری از آن را در اغلاط

انداخته است و از این گفته اند که انشعاب فرق بهفتاد و دو فرقه هم از فنون و جنون عشق است

بلکه [illegible] الله با انکه [illegible] گمراه نشده است مگر از تصوف بعد از فتح شدن [illegible]

نجات عالم [illegible] پس از این سخنان و مصاحبان آنچنان و رسم چنان احتراز باید نمود و روزی هلاکت

[illegible] شده و فلان و مقبل نکرد و آنچه از مشایخ حال و شده است [illegible] وارد حال در شطحات

چنانچه گذشت فافهم و تا که بر اصطلاحات و حالات این طایفه به طول صحبت واقف شده

در کلمات آنست ای تصرف نماید تا در ورطهٔ هلاک نیفتد خوش گفته اند چراغ تدبیری و فی مکنون سلا
توجه داند بیان مرحال آن و آنکه در تصور صفات ذات تعالی حاضر در زمان و مکان مقید باشد
و بصورت شیئی تصور میکنند کفر است تصور و فکر کردن در ذات جائز نیست و همچنین
در صفات در حدیث وارد است تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله
امر بتفکر در آلاء که آثار ذات و صفات اند که آن مصنوعات اند از برای حصول معرفت وجود ذات
و صفات کامله اوست و از جهت اطلاع یافتن بر استحقاق عبودیت تا محکم شود بنده در مقام عبودیت
و بنده خاص حق تعالی گردد و این تفکر از باب عبادات دینیه و دنیویه است و نهی از تفکر در ذات
از برای آنست که این تفکر ضایع است چه راه وصول بذات پاک نیست ما للتراب و رب الارباب
نعم ما قال احافظ ا دا المعرفة عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدست
است دام را والشیخ فرموده بردار این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه
و قال الحسین الجبری در گلشن راز در آلاء فکر کردن شرط راه است ولی در ذات
حق محض گناه است چنانچه در ذات حق تعالی تفکر نباید کرد در صفات او تعالی ایضا تصور تفکر را راه
نباید داد که صفات او ایضا ورای ادراک اند و حق تعالی قبل از وجود زمان و مکان موجود بود
و الآن کما کان کان الله ولم یکن معه شیئی کما کان خدا تعالی موجود بود و نه با او هیچ شیئی موجود و الحال چون زمان و مکان
موجود است ایضا با وجود زمان و مکان موجود است زمان نزد حکماء عبارتست از مقدار حرکت
فلک الافلاک و نزد متکلمان عبارت است از متجدد معلوم که مقدار کرده شود بآن متجدد آخر موهوم چنانکه
گویند آیم پیش تو نزد طلوع شمس طلوع الشمس معلوم متجدد است و آمدن او موهوم پس حیثیت مقارن شد
این موهوم بآن معلوم زائل شد ابهام و مکان نیز در رنگ زمان موجود است و هر دو حادث اند
در ازل الآزال که حق تعالی موجود بود زمان و مکان موجود نبوده است بعد آن لم یکن بوجود
آمد

ظاهر او بالجملة الا السید جانه فینتهی عبادتک بانتفاء وجودک وانمکالی ان الفناء الاثر البشریة
من الافعال فیکون هو العابد والمعبود فی شهودک والعبادات تصور عن اهل الکشف هذه الحالة
بحسب العادة و یکن مقیدا کذلک بالاحکام الشرعیة و عدم فوتها فی حالة السکر و المحویة علامة
صحة الحال و علیه المحققون من المشایخ الکرام هذا و آنانکه از بعض صوفیه منقول است که چون سالک
بمقام معرفت رسد ساقط میشود از وی تکلیف عبادة توجیه آن نزد محققان صوفیه آنست که تکلیف
ماخوذ از کلفت است بمعنی مشقت و عارف عبادة میکند و در کار خود در ان کلفت و مشقت بلکه لذت میگیرد
بعبادات و شرح صدرا و الطاعات حاصل شود و زیاده میشود شوق و نشاط او بزیادة عبادات و طاعت و طول القیام
و قراءة و نحو ذلک از جهة علمی را اگر رهنمه انوار ساعات اند و از اینجا بعض مشایخ فرموده اند دنیا بهشت است
از آخرة زیرا که دنیا دار خدمت است و آخرة دار نعمت و مقام خدمت بهتر است از منزلت نعمت و از حضرت علی کرم الله وجهه
و اکرم مشواه مروی است که فرموده است اگر من مخیر گردانیده شوم در اختیار نمودن مسجد و جنت هر آینه اختیار
نمایم مسجد را زیرا که مسجد حق خدا تعالی است و جنت حق نفس است و از اینجا بعض اولیاء طول البقاء در دنیا
اختیار نموده اند با وجود که بقا در آخرة است فافهم و انکار از نماز و روزه کفر است و همچنین ترک عبادت
استخفافا کفر است صرح بذلک فی کتب الفقه نماز و روزه را که موجب قرب حضرت حق تعالی اند چرا کسی ترک نماید و فرایض
ضایع کند پس وصول او بحق تعالی از کدام راه خواهد شد در حدیث قدسی وارد شده است و ما تقرب الی عبدی
بشیء احب الی مما افترضت علیه و لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه
و لعرة الحدیث و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در حق نماز میفرمودند قرة عینی فی الصلوة یعنی
روشنائی چشم من در حالت نماز است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند لی
مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل یعنی مرا با خدا تعالی در کمال حضور وقتیکه کنجا یا

را ترک عبادت کفر نیست الحکم ما

ندارد و با ما وقتی که ملک مقرب مراد از آن جبرئیل است و بنبی مرسل مراد از آن نفس مبارک اوست صلی الله علیه وسلم
بعضی کمل اولیاء بروتین نماز حمل نموده اند وقتی نماز اراده داشته اند و شک نیست که در نماز کمال حضور حاصل میشود
که شعور بر نفس خود نماند و عبارة بطریق عادت بر وجه جاری میشود آیات قرآنیه که در وقت قیام نماز وارد شده اند
ولفظ انه در آن باب محمول بظاهر اند النصوص تحمل علی ظواهرها و مع ذلک در آن اشارات لطیفه اند که مشایخ
کرام با وجه عمل بظاهر آن بآن اشارات نیز عمل مینمایند چنانچه در نماز ظاهری توجهی والتفات بغیر نمی نمایند اگر
در نماز قلب که عبارة از فناء اوست در حق کالجیفه باید که استعمال جوارح و دل او از ان حالت مشغول کنند
و باز نگاه اند و چون باین مقام فناء قلبی حاصل کرده و بحقیقة صلوة قلبی رسیده باشد و در صوم حق تعالی فرموده است
یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جبرئیل و
جبرئیل از حق تعالی خبر داده الصوم لی و انا اجزی به و گفته اند که دخول بهشت خلیلی را برحمت او بود
و درجات بعبادت و خلود بجزای روزه از آنکه حق تعالی فرموده انا اجزی به و حضرت جنید بغدادی رحمه الله
که الصوم نصف الطریقة فرموده یعنی حقیقت روزه امساک است و کل طریقه در ین منحصر است در روزه داشتن
و امساک نمودن اشارات به مقامات عالیه اشاره فرموده و دلالت نموده است تا از صورة بمعنی راه برند
و از راه قیام بصورت بر معنی قیام نمایند صوم اهل شرع عبارت است از نگاهداشتن شکم و فرج از قضاء شهوت
تقربا الی الله بامتثال امر او تعالی تا آن صوم در ایام رمضان و اوقات نذر و مانند آن از روزه
واجب و غیر آن و صوم اهل طریقه مع ذلک نگاهداشتن شکم و فرج است بلکه جمیع جوارح از سمع و بصر و زبان
و دست و پای از تصرف در کارهای کنها و صوم اهل حقیقت مع ذلک نگاهداشتن دل است از هم
دنیویه و افکار دنیویه و صوم اهل حق که خلاصه خاصة الخاصه اند امساک سر است از جمیع ما سوی الله
و ازینجا دانسته باشی که ~~جاهل باشد که ظاهر غیر الفرق را که باطنیان آن مأمورات و موجب~~
باشی که جاهلی باشد که ظاهر فرق ترقی

باشی که جاهلی باشد که ظاهر فرق الفرق را که باطنیان آن مأمورات و موجب ترقی درجات
اند ترک دهد و متسلی باشارات آن کند و بران اغنه باید تنبیه اند که طریقه بدون امتثال
شریعت حاصل نگردد و با تعقید با حکام شرعیه از حالتی حاصل کرد و آن از جمله استدراج است
و طریقه برهان است که طایفه سهو امثال اند خوش گفته هر که گفته بیت شریعت را مقدم دار که اول بیت
طریقت از شریعت نیست بیرون کسی کو در شریعت راسخ آید طریقه راه بروی خود گشاید
و ما در مشوحات عشه شرح عقاید صوفیه اسرار نماز و روزه و لبعه حسن بیان نموده ایم اگر بدست
آید مطالعه آن غنیمت است و آنکه میگویند که ذکر با وقت جاری شود که هر زنکه اجنبیه محبته عاشق
شویم و با او در یک جامه بخواب نشینیم و در آن وقت که با او دخول میکنیم پیر ما در آن وقت توجه
میکند پس ذکر با جاری میشود و در شرح عقاید نسفی آورده که استحلال المعصیة کفر والاستهانة
بها کفر حلال کردن آن معصیة کفر است و سبک داشتن معصیه کفر است و همچنان آورده در کتب
معتبره هر گاه حلال داشتن زنای کافر گردد اگر آن فعل شنیع از کسی بوجود آید و آنرا موجب ترقی باطنی
خود داند از جاهل از اکمل فرد بدترین درجه کفر باشد عصمنا الله سبحانه و من توسل و من انتسب الینا
بحرمة حبیبه محمد علیه افضل الصلوة واکمل التحیات و آنکه بعضی جهال قول مشایخ را که گفته است المجاز قنطرة
الحقیقة بر محبة زنان اجنبیات و امارد فرود آورده و آنرا طریق ورزش و فجور خود تمسک
کرده اند از راه راست برطرف افتاده یعنی المجاز قنطرة الحقیقة آنست که از اثر و حول
بمؤثر است و از ظل با اصل تا دایره ظلال اتمام و کمال نموده بدایره اصل واصل گردد یعنی از آثار
وصفات باسما و صفات رسد و از اسما و صفات بذات نه ذکر زبان اجنبیه عاشق شود و از ان
محبت الهی حاصل شود نعوذ بالله من ذلک هر چند گوید که در مشاهده حسن و جمال الهی میکنم چه اکرامه

کس در قول خود صادق نبودی و در صحبت شیخی و در صحن و خلا و خوش و بیدار آه بجویند و روی جز درهمه چیز [illegible]
او و در نظر می آمد و فی انفسکم افلا تبصرون و اینکه از دیدن چیزهای دیگر راه حق گم میکرد
و بدیدن رخ ان طلعت اجنبیه و لبهای خوب صورتان و بر عاشق شدن بر آنها راه حق گم میبرد و مکذب او است
چه او سه ۵ اگر راه وصول از اثر بموثر از راه صدق در پیش بودی از دیدن هر چیز راه حق گم بردی
دلالت علی وحدانیته آیاته و اشهدت بربوبیته مصنوعاته هست حسن بر برگ زهر خار و نخل این گلستان
نعرهای بلبلان بر گلها دانسته کی است اگر گفته شود که امام ابو القاسم القشیری در رساله قشیریه خود اورده
اولیاء محفوظ است که آیا ولی معصوم نیست گفته شود که جوابا چنانکه انبیاء معصوم اند و معصوم نیست اما او محفوظ است
حتی که مصر بر گناه نیست اگر از وی آفات و زلات بوجود آمده باشد آن امتناع نمی دارد و در وصف
ولایت او حضرت جنید بغدادی قدس الله سره گفته که آیا ولی زنا میکند پس عتبی دراز سر فرود انداخت
پس برداشت سر مبارک خود را و گفت و کان امر الله قدرا مقدورا انتهی و همین را حضرت
شیخ علی قاری در شرح مشکوة و غیره از کتب خود در معرض بیان ذکر کرده است پس چون
صدور زنا از ولی در ولایت او نقصان نمی آرد در حق سالک چه نقصان داشته باشد جواب
امام قشیری و حضرت شیخ قدس سرهما فرموده بودند نظر بر عدم عصمت اولیاء و نظر بر قلم التقدیر اگر واقعه باشد
فرموده اند که نظر بران جائز است که واقع گردد و در حدیث صحیح وارد گشته جف
القلم بما هو کائن لا قلم و هم در حدیث آمده است ما من شیء یصیبک لم یکن لیخطئک و ما اخطاک
لم یکن لیصیبک نه در جواز مرتکب است بر این القاع قصدا چه اولیاء کرام انها را
در مباحات جائز ندارند بمحرمات چه رسد تا تقوی اختیار میکنند و تورع صفت لازم
ایشان است که بدو راه بر منزل مقصود میرسند لقوله تعالی ان اولیاءه الا المتقون
استقامت و عدالت صفت لازم ایشان است اگر از مستقیمی و عادل که غلبه تقوی عملی نماید

کیرد

[illegible]

کیرد بسبب نفس و طبیعت او که از تورع بهمان تقوی آورد و ثابت شود که پیش از این بود و اورا از حفظ
ولایت خارج نمیکند چرا او را حق تعالی توفیق توبه داده باشد و بعید [illegible] از آن توبه کرده شده حاصل که
هر که از امت مرحومه شخص اولیاء است ثابت شده باشد عصمت او وجب است بلی او را حق تعالی در حفظ
و حمایه خود میدارد و اگر شخصی که آثار کرامت و ولایت او ظاهر شده باشد از وی خلاف شریعت
پیغمبر صلعم خدا که حکم شرعیه سر زند در قول و فعل او که مخالف شریعه محمدیه علی صاحبها الصلوة و التسلیمات
بوده باشند اقتدا کرده نشود و هر که معتقد باشد بر خلاف صریح کلی هر شرعی اعتقادا و عملا الا ان تسنح
نیت حضور صاحب چون آن اعتقاد و عمل مخالف خود را در دین رتبه دارند اگر این شخص مخالف اجماع مشهوره
را اختیار نموده است او را مبتدع گفته شود و اگر مخالف احادیث متواتره می آمد حکم کفر بر آن کرده شود
و اگر خبر واحد میکند فاسق گفته شود و اگر نعوذ بالله منها از روی اهانت و استخفاف انکار میکند
بهر وجه که باشد کافر گردد و اگر گفته شود در حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم
فرموده اند اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب پس اگر دل ولی اگر چه قصدا مرتکب گردد نقصان
نداشته باشد جواب که معنی حدیث این است که حق تعالی او را از گناه محفوظ دارد پس چه گناه باو رسد
یا بعید از ارتکاب گناه او را توفیق توبه دهد و تائب از گناه که الصدق دل باشد مثل بی گناه است
و مفهوم مخالف از آن حدیث آن است که اذا ابغض الله تعالی عبدا فلا تنفعه طاعته
حیث لا یصدر عنه عبادة صالحة و نیة صادقة و لذا قیل من لم یکن للوصل اهلا
فجمیع طاعته ذنوب باید دانست بعض مشایخ کرام گفته اند هر که قصدا بتحصیل ارشاد فرض شناسد
روا گناه مراد از آن گناه است که قبل المعرفة مرتکب آن شده است لان الاسلام یجب
ما کان قبله و حقیقة اسلام معرفة حق تعالی است لطایق صوفیه که حاصل میشود و بعد از فنا و لقا
و فنا نیست میکردانند حصول معرفه گناهان را که قبل از آن حاصل کرده بود مراد ازین

این

و نسبت غیر ملائم باشد چون حقیقت شیء را فرقست که نیست آن مر مطلق را [illegible]
که حقوق عباد اند و غیر ملائم که حقوق حقایق اند که فرشته شود هم اکرم او [illegible] چه تو کجا
مالک علی الاطلاق است و دلها هست که ان در دست او اند بهر نحو که خواهد حق [illegible] راضی میسازد
و گناه آن بنده را عفو کند و لیس ذلک علی الله بعزیز و ممکن است که مراد [illegible] شود و گناهها
آن گناهان که حاصل کرده شوند بعد المعرفة پس مراد داشته شود باینکه گناهان صغایر [illegible] کبایر
زیرا که اولیاء محفوظ اند از آن و عدم ضرر آن بعدم اصرار است بر آن گناهان و تدارک آن
بعد حصول توبه و استغفار و جایز است که معنا و آن باشد که گناه از وی صادر میگردد چه علم صدور
گناه ملزوم است برای عدم ضرر او پس در اینجا ذکر کرد لازم را و اراده کرد ملزوم را و اگر [illegible]
انرا بعد حده [illegible] که مساغ دارد که عارف مرتکب آن گردد از جهت عدم ضرر آن پس آن
باطل است قطعا و زندقه است صریح و آن طایفه که این اعتقاد دارند گروه شیاطین اند فاولئک
حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون و ایضا باید دانست اگر شیخ محی الدین ابن
العربی رحمه الله علیه در فتوحات خود آورده است که عصیان خواص خیلی عصیان عام نیست تا واقع
نموند در معاصی بحکم شهوة الطبیعة [illegible] جز این نیست [illegible] پس بسبب خطا در تاویل صورة میکنند
[illegible] آن است چون حضرت حق تعالی اراده وقوع کرد آن مخالف شرع از عارف [illegible] داشته باشد
مزین میسازد بر وی وقوع در آن عمل تا تاویل چه [illegible] عارف منع میسازد او را از وقوع شدن
در مخالف شرع بغیر تاویل که ظاهر شود او را در آن وجه حق زیرا که عارف واقع نمیشود در
[illegible] چون واقع شود [illegible] در آن مقدار از تاویل [illegible] او را در آن محل
[illegible] چنانچه واقع شد مر حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام زیرا که حضرت آدم علیه السلام
بتاویل عصیان ورزید پس چون حق [illegible] تاویل او ظاهر سازد حکم کند عارف بکشف
خود

[illegible] بلکه حکم [illegible] او را عصیان [illegible] و وجود آن عارف قبیل [illegible] وقوع غیر ملائمی
از جهت شبهه تاویل مثل مجتهد است در بیان فتوی خود که اقرار میکند از جهت اعتقاد که این حکم کرده ام
و فتوی داده ام بعین حکم مشروع است در مسئله او موصوف بخطاست پس [illegible]
او را بدلیل [illegible] در اجتهاد خطا شده ام والصواب رسیده ام حکم میکند بروی [illegible] شرع
او خطا شده در زمان ظهور دلیل [illegible] پس از آن معلوم که بعد اینکه حکم نیست مرتبه را که عرفان
پروردگار [illegible] کند بنا بر کشف غیر از تاویل یا تزیین یا غفلت یا نسیان و گفته [illegible]
هرگاه سوال کرده شد از وی رحمه الله [illegible] میکند عارف که صاحب کشف باشد [illegible] و کان
امر الله قدرا مقدورا پس این منافی آنچه گفته آمدیم زیرا که از ادب عارفان با پروردگار
آنست که حکم نکند بر خود بتقدیر پس گویا گفت اگر حق تعالی مقدر کرده باشد بر ایشان در ازل علم قدیم خود
بشی [illegible] چاره است از وقوع آن پس چاره نیست مر عارفان را از حجاب کردن او تاویل
یا تزیین انتهی اللهم ارنا الحقایق الاشیاء کما هی و جنبنا عن الاشتغال بالملاهی اللهم فوضنا
امورنا الیک واتخذناک وکیلا وصلی الله علی خیر خلقه محمد و علی آله واصحابه اجمعین تمت
تمام شد بید فقیر حقیر پر تقصیر محمد حسن ابن ملا فیض احمد [illegible] ساکن قلات [illegible]
بجمیع غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه تحریر التاریخ چهارم شهر شعبان الکریم در [illegible]
سنه ۱۲۹۰ فی یوم [illegible]

http://www.maktabah.org/en/item/966-manuscripts-of-islamic-books-qasmiya-library-sindh

Manuscripts of Islamic Books - Qasmiya Library Sindh

Written by Maktabah Mujaddidiyah

مجموعة الرسائل

http://www.mediafire.com/download/xc03xkkat77nam1/%D9%85%D8%AC%D9%85%D9%88%D8%B9%D8%A9+%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D8%A6%D9%84.pdf